

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

چهل داستان و چهل حدیث از امام حسین علیه السلام

نویسنده: عبدالله صالحی

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله عليهم اجمعین هدایت نمود. بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ، و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصاً سوّمین خلیفه بر حقّش، امام ابا عبدالله، حسین، سیدالشهداء علیهم السلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند. مجموعه نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده دوّمین سبط اکبر، یکی از دو زینت بخش عرش الهی؛ پنجمین معصوم و سوّمین نور هدایت و امامت که پیغمبر اسلام جدّ بزرگوارش ﷺ، در شأن و عظمت او فرمود: حسین علیهم السلام زینت بخش آسمان ها و زمین است، همچنین بر عرش الهی مکتوب است: حسین چراغ روشنائی بخش و هدایت گر می باشد؛ و کشتی نجات از گرداب های خطرناک خواهد بود.

و صدها آیه قرآن، حدیث قدسی و روایت که در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، سراپا ایمان و تقوا، با سندهای بسیار متعدّد وجود دارد که در کتاب های مختلف وارد شده است. و این نوشتار گوشه ای از قطرات اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر^(۱)؛ در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، عبادی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و...

باشد که این ذره دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و استفاده عموم مخصوصاً جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره ای باشد (لِیَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ لَّهُ عَلَيَّ حَقٌّ) انشاء الله تعالی
مؤلف: عبدالله صالحی

خلاصه حالات پنجمین معصوم، سومین اختر امامت

آن حضرت روز پنج شنبه یا سه شنبه؛ و بنا بر مشهور سوّم شعبان، سال چهارم هجری^(۲) - سالی که در آن جنگ خندق واقع شد - در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود. ولادت آن حضرت ده ماه و بیست روز بعد از برادرش - امام حسن مجتبیٰ علیه السلام -

رخ داد؛ و شش ماهه به دنیا آمد.^(۳) نام: حسین (صلوات الله و سلامه علیه).^(۴)

کنیه: ابو عبدالله، ابوعلی، ابوالشهداء، ابوالاحرار، ابوالضیم ألقاب: سید، مظلوم، رشید، عطشان، طیب، وفی، زکی، مبارک، قتیل، شهید، سبط، سعید و پدر: امام علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
مادر: حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

نقش انگشتر: یکی (ان الله بالغ امره)، و دیگری (لا اله الا الله عده للقاء الله) بوده است.

مدّت عمر: آن حضرت حدود شش سال در حیات جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حدود هفت سال و اندی در حیات مادرش فاطمه زهراء علیها السلام، ۳۷ سال در حیات پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ و چهل و هفت سال نیز هم زمان با برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام زندگی و عمر خود را سپری نمود، که جمعا عمر با برکت آن حضرت را بین ۵۷ تا ۵۸ سال گفته اند.

فرزندان: در تعداد فرزندان؛ و نیز اسامی دختران و پسران امام حسین علیه السلام اختلاف است، ولی مشهور شش نفر گفته اند. امامت: حضرت در سنّ ۴۷ سالگی، پس از شهادت برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام، روز جمعه، ۲۸ ماه صفر، سال پنجاهم هجری قمری^(۵) به منصب امامت نائل آمد.

و حدود یازده سال - در زمان حکومت معاویه و فرزندش یزید - امامت و رهبری جامعه اسلامی را به عهده داشت.

خروج از مدینه: حضرت شب یک شنبه، ۲۸ رجب، سال ۶۰ هجری از شهر مدینه طیّبه به سمت مکه معظمه خارج شد؛ و روز جمعه سوّم شعبان همان سال وارد شهر مکه گردید. و چون عده ای به سرکردگی عمرو بن سعید از طرف یزید، به قصد آشوب و کشتار و پایمال نمودن خون حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام وارد شهر مکه شده بودند، به ناچار حضرت روز هشتم ذی الحجّه - روز ترویّه - پس از انجام سعی بین صفا و مروه، که روز سه شنبه باشد به سوی عراق حرکت نمود.

و روز چهارشنبه یا پنج‌شنبه دوّم محرّم الحرام، سال ۶۱ هجری^(۶) وارد سرزمین کربلای پربلا گردید. کیفیت شهادت: آن امام مظلوم علیه السلام، به دستور یزید بن معاویه؛ و با لشکرکشی عبیداللّه بن زیاد؛ و فرماندهی عمر بن سعد، توسطّ شمر بن ذی الجوشن و خولی بن یزید و سنان بن انس لعنه الله علیهم اجمعین، با وضعیتی فجیع و دلخراش در حال تشنگی و غربت به قتل و شهادت رسید.

زمان شهادت: روز عاشورای محرّم الحرام، سال ۶۱ قمری، بعد از نماز عصر؛ این حادثه دلخراش واقع گردید. محلّ و چگونگی دفن: در کربلا - در ضلع غربی فرات - در همان قتلگاه خویش، توسطّ امام سجّاد علیه السلام؛ و یاری بنی اسد بدون غسل و کفن، دفن گردید.

ثواب زیارت:

از حضرت صادق آل محمد، جعفر بن محمد علیه السلام وارد شده است: هرکس که قبر شریف امام حسین علیه السلام را با معرفت زیارت کند، خداوند ثواب هزار حجّ مقبول و نیز هزار عمره مقبوله در نامه اعمالش ثبت می نماید و تمام گناهانش - غیر از حقّ الناس و... - بخشوده می گردد. ^(۷) نماز آن حضرت: دو رکعت است، در هر رکعت پس از خواندن سوره حمد، بیست و پنج مرتبه سوره توحید خوانده می شود، بعد از سلام نماز، تسبیحات حضرت زهراء علیه السلام گفته می شود؛ و پس از آن تقاضا و درخواست حوایج مشروعه از درگاه خداوند متعال، که ان شاء الله تعالی برآورده خواهد شد.

مدح و منقبت سومین اختر فروزنده امامت و ولایت

ای آن که اُقدم از همه، ما سوی توئی
ذات تو گر نبود، ز هستی نشان نبود
ای مظهر خدا، تو خدا نیستی ولی
تا وصف طلعت تو شنیدم، به خویشتن
واجب ولای تو به همه اُولیا بود
هم جسم مصطفائی و هم روح مصطفی
نور دو چشم و زاده زهرائی، ای حسین
وصف صفات ذات تو، برتر ز فهم ماست
مخصوص رتبه لقب لافتی علی است
غیر تو کس نگشته مشرف به این شرف
روز جزا به ذاکر عاصی شفیع باش

محرم به خلوت حرم کبریا توئی
مقصود حقّ ز هستی هر ماسوا توئی
اُندر محیط علم خدا ناخدا توئی
گفتم که معنی قسم والضّحی توئی
باب النّجات سلسله اُنبیاء توئی
مِرات و مظهر علی مرتضی توئی
یکتا برادر حسن مجتبی توئی
مدح تو بس، که خامس آل عبا توئی
بعد از علی فتی پسر لافتی توئی
این فخر بس تو را که شه کربلا توئی
از بهر آن که شافع روز جزا توئی^(۸)

درخشش پنجمین نور ایزدی

صَفِيَّه، دختر عبدالمطلب گوید: هنگامی که حسین عَلَيْهِ السَّلَام تولّد یافت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای عمّه! نوزادم را نزد من بیاور، که خداوند او را نظیف و تمیز گردانیده است.

هنگامی که نوزاد را خدمت پیامبر خدا آوردم، حضرت او را تحویل گرفت؛ و زبان خود را در دهان نوزاد قرار داد و نوزاد آن را همچون شیر و عسل می مکید و میل می نمود؛ و سپس حضرت رسول در گوش راست نوزادش اذان؛ و در گوش چپش اقامه گفت. پس از آن، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نازل شد و اظهار داشت: ای محمّد! خداوند متعال تو را سلام می رساند و می فرماید: نام این نوزاد را (حسین)، همچون (شُبَيْر) فرزند هارون قرار ده. و روز هفتم ولادت، حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای نوزاد دو گوسفند عقیقه و قربانی نمود، همچنین موهای سر نوزاد را تراشید و هم وزن آن به فقراء، نقره صدقه داد و فرمود: در همین روز هفتم سنت ختنه را جاری کنید.

امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: زمانی که حضرت ابا عبدالله الحسین سلام الله عليه تولّد یافت، خداوند به خازن دوزخ خطاب نمود: به احترام نوزاد محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آتش را بر آهش خاموش گردان؛ و همچنین به مَلَك مسؤل بهشت وحی فرستاد: به جهت نوزاد محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بهشت رامزین گردان؛ و نیز حورالعین را دستور بده تا خود را بیاریند و زینت بخشند. ^(۹)

قنطاق حضرت و شفای فطرس ملک

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب اعمالی خود به نقل از امام جعفر صادق صلوات الله علیه آورده است: هنگامی که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام تولّد یافت، خداوند متعال جبرئیل علیه السلام را مأمور گردانید تا به همراه یک هزار ملائکه یر زمین فرود آیند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بر ولادت نوزادش تبریک و تهنیت گویند. جبرئیل علیه السلام هنگام نزول، عبورش بر جزیره ای افتاد که فرشته ای به نام فطرس ^(۱۰) در آنجا قرار داشت.

و چون فطرس در انجام وظائف الهی کندی و سستی کرده بود، بال هایش شکسته و در آن جزیره مدّت هفت سال به عبادت خداوند مشغول گشت تا آن که امام حسین علیه السلام تولّد یافت. وقتی فطرس ملک، متوجه عبور جبرئیل و همراهانش علیهم السلام شد، سؤال نمود: ای جبرئیل! کجا می روی؟

پاسخ داد: همانا خداوند متعال نعمتی - نوزاد - به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرده است؛ و مرا جهت ابلاغ سلام و تهنیت بر آن حضرت مأمور گردانید. فطرس اظهار داشت: اگر امکان دارد، مرا نیز همراه خود ببرید، شاید محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برایم دعائی کند.

جبرئیل تقاضای فطرس را پذیرفت و به کمک همراهانش او را نیز با خود آوردند. امام صادق علیه السلام افزود: زمانی که جبرئیل بر پیامبر خدا وارد شد، از طرف خداوند متعال؛ و نیز از جانب خود به آن حضرت سلام و تبریک و تهنیت گفت؛ و پس از آن موقعیت فطرس را به عرض حضرت رسول رساند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به فطرس بگو که خود را به این نوزاد بمالد و سپس به مکان اولیّه خود مراجعت کند. و چون فطرس خود را به قنطاقه امام حسین علیه السلام مالید، مشککش برطرف شد، اظهار داشت: ای رسول خدا! امت تو به زودی این نوزاد را به قتل خواهد رساند، هرکس او را زیارت کند و یا بر او سلام و درود فرستد، در هر کجا و در هر موقعیتی که باشد، من برای جبران این کرامت، سلام او را به حسین علیه السلام ابلاغ خواهم کرد. سپس فطرس به سمت آسمان عروج کرد.

عید و لباس بهشتی

ابو عبدالله نیشابوری در کتاب اُمالی خود به نقل از حضرت علیّ ابن موسی الرضا علیه السلام آورده است: در یکی از عیدها که امام حسن و حسین علیهما السلام لباس مرتّبی به تن نداشتند، به مادرشان، حضرت زهراء علیها السلام اظهار داشتند: مادر جان! بچه های مدینه برای عید لباس نو پوشیده و خود را زینت کرده اند؛ ولی ما چیزی نداریم و برهنه ایم، چرا ما را لباس نو نمی پوشانی و زینت نمی کنی؟ حضرت زهراء علیها السلام فرمود: عزیزانم! لباس های شما نزد خیّاط است، هرگاه بیاورد شما را زینت می کنم. لحظات

به همین منوال گذشت، تا آن که شب عید فرا رسید و حسن و حسین باز هم نزد مادرشان آمده و همان سخنان قبل را تکرار نمودند؛ در همین لحظه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به شدّت غمگین و اندوهناک شد و گریست؛ و همان جواب قبلی را برای عزیزانش مطرح داشت.

پس چون تاریکی شب فرا رسید، کوبنده ای درب خانه را کوبید، حضرت فاطمه زهراء فرمود: کیست؟

جواب آمد: ای دختر رسول خدا! من خیّاط هستم، لباس ها را آورده ام، پس حضرت زهراء علیها السلام درب را گشود؛ و آن گاه دستمال بسته ای را تحویل گرفت و داخل منزل آمد. هنگامی که آن دستمال بسته را باز کرد، دو پیراهن، دو شلوار، دو رداء، دو عمامه و دو جفت کفش سیاه منگوله دار در آن مشاهده نمود.

خوشحال و شادمان گشت؛ و به نزد حسن و حسین آمد؛ و عزیزانش را از خواب بیدار نمود و لباس های عید را به ایشان پوشاند.

در همین لحظه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وارد منزل شد و چون حسنین را با آن وضعیّت مشاهده نمود، آن ها را در آغوش گرفت و بوسید؛ و سپس به دخت گرامیش فاطمه زهراء خطاب کرد و اظهار داشت: دخترم! خیّاط را دیدی؟

حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ داد: بلی، او را دیدم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای دخترم! او خیاط نبود بلکه خزینه دار بهشت بود. حضرت فاطمه علیها السلام سؤال نمود: چه کسی شما را از این موضوع آگاه نمود؟ حضرت رسول در پاسخ فرمود: او پیش از آن که به آسمان عروج نماید، نزد من آمد و مرا از این جریان آگاه نمود. ^(۱۱)

بچه آهو و بی طاقتی ملائکه

روزی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در کنار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود، که یک شکارچی در حالی که بچه آهوئی را به همراه داشت وارد شد؛ و اظهار داشت: یا رسول الله! من این بچه آهو را شکار کرده ام و آن را برای فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هدیه آورده ام.

حضرت آن بچه آهو را قبول نمود و به امام حسن مجتبیٰ علیه السلام داد و برای شکارچی دعای خیر نمود. و پس از ساعتی حسین علیه السلام آمد؛ و چون دید برادرش با بچه آهوئی سرگرم بازی است گفت: آن را از کجا آورده ای؟

جواب داد: جدّم رسول الله آن را به من داد. امام حسین علیه السلام سریع به سوی جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روانه شد و اظهار داشت: چرا به برادرم بچه آهو داده ای و به من نمی دهی؟! و مرتّب این سخن را تکرار می نمود و حضرت رسول نیز او را با ملاطفت و مهربانی دلداری می داد، تا آن که حسین علیه السلام مشغول گریه شد.

ناگاه جلوی مسجد سر و صدائی به پا شد، هنگامی که مشاهده کردند، دیدند که گرگی آهوئی را به همراه بچه اش آورده است.

همین که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، آهو با زبان فصیح، به عربی لب به سخن گشود و گفت: یا رسول الله! من دارای دو بچه شیرخواره بودم، یکی از آن ها را شکارچی گرفت و برای شما آورد؛ و این بچه برایم باقی ماند و خوشحال بودم.

و هنگامی که مشغول شیردادنش بودم صدائی شنیدم که می گفت: زود باش! با سرعت بچه ات را نزد پیامبر خدا ببر، چون حسین علیه السلام با حالت گریه درخواست آن را دارد؛ و تا قبل از آن که اشک بر گونه هایش جاری گردد، خودت را با بچه ات باید آن جا رسانی؛ وگرنه این گرگ تو و بچه ات را نابود می کند.

سپس گفت: یا رسول الله! من مسافت زیادی را با سرعت آمده ام و خدا را شکر می گویم که پیش از جاری شدن اشک بر صورت مبارک فرزندت حسین خود را به اینجا رسانده ام.

در این هنگام صدای تکبیر از جمعیت بلند شد؛ و حضرت برای آهو دعا نمود و بچه اش را تحویل حسین علیه السلام داد؛ و آن را نزد مادرش حضرت زهراء علیها السلام آورد و همگی شادمان گردیدند.

(۱۲)

بزرگواری و گذشت و اهمیّت صلح

طبق آنچه تاریخ نویسان آورده اند: در دوران کودکی، روزی بین امام حسین علیه السلام و برادرش، محمد حنفیه مشاجره و نزاعی به وجود آمد؛ و محمد حنفیه به سوی منزل خود رهسپار گشت، نامه ای به این مضمون - پس از حمد و ثنای الهی - برای امام حسین علیه السلام نوشت و فرستاد: ای برادر، حسین! به قدری شرافت و منزلت تو بسیار است که من به آن مرحله نخواهم رسید.

فضل و بزرگواری تو را من هرگز درک نخواهم کرد؛ ولی پدر من و تو، علی علیه السلام است که هیچ کدام ما بر او فضیلت و برتری نداریم.

و اما مادر من از بنی حنفیه و مادر تو فاطمه، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، می باشد که چنانچه تمامی موجودات روی زمین پر از مثل مادر من باشد، هرگز به مقام و منزلت مادر تو دست نخواهند یافت. برادرم! چنانچه نامه مرا خواندی، لباس و کفش خود را بپوش و به نزد من بیا و مرا راضی گردان؛ و مواظب باش که من در یک چنین فضیلتی بر تو سبقت نگیرم که تو در آن سزاوارتری.

وقتی که نامه به دست امام حسین علیه السلام رسید و آن را قرائت نمود، با سرعت به سوی برادرش حرکت کرد و او را از خویش راضی و خوشحال گرداند. ^(۱۳)

همچنین مرحوم فیض کاشانی در کتاب خود آورده است: در دوران کودکی حَسَنِ علیه السلام، بین آن دو نزاعی واقع شد، یکی از اصحاب از این جریان اطلاع یافت، به حسین علیه السلام پیشنهاد داد که برادرت از تو بزرگ تر می باشد و سزوار است تو بر او وارد شوی و صلح نمائید. حسین علیه السلام

فرمود: از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله، شنیدم که فرمود: چنانچه بین دو نفر نزاعی واقع شود؛ و یک نفر از ایشان در رضایت خواهی و صلح پیشقدم گردد، همانا او قبل از دیگری وارد بهشت خواهد شد.

و سپس افزود: و من دوست ندارم که در این امر از برادر بزرگترم سبقت گیرم؛ و چون این خبر به برادرش، امام حسن علیه السلام رسید سریع نزد وی آمد. ^(۱۴)

بخشش، همراه با تعلیم و تربیت

در کتاب مقتل آل الرسول حکایت شده است: روزی یک نفر عرب بیابان نشین به محضر مبارک حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شرفیاب شد و اظهار داشت: ای پسر رسول خدا! من دیه کامله ای را تضمین کرده ام؛ ولیکن از پرداخت آن ناتوانم، با خود گفتم: بهتر است نزد بخشنده ترین و بزرگواریترین افراد برسم و از او تقاضای کمک نمایم؛ و از شما اهل بیت رسالت گرامی تر و بخشنده تر نیافتم.

حضرت فرمود: ای برادر عرب! من از تو سه مطلب را سؤال می کنم، چنانچه یکی از آن ها را جواب دهی، یک سوّم دیه را می پردازم و اگر دوتای آن سؤال ها را پاسخ صحیح گفتی، دوسوّم آن را خواهم پرداخت؛ و در صورتی که هر سه مسئله را پاسخ درست دادی، تمام دیه و بدهی تو را پرداخت می نمایم.

اعرابی گفت: یا ابن رسول الله! آیا شخصیّتی چون شما که اهل فضل و کمال هستی از همانند من بیابان نشین سؤال می کند؟! حضرت فرمود: از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: نیکی و احسانی را که به دیگری می کنی، بایستی به مقدار شناخت و معرفت آن شخص باشد. اعرابی عرضه داشت: پس آنچه دوست داری سؤال فرما، چنانچه توانستم پاسخ می دهم؛ وگرنه از شما می آموزم، و در همه امور از خداوند متعال کمک و یاری می طلبم.

حضرت سؤال نمود: کدام کارها افضل اعمال است؟ اعرابی پاسخ داد: همانا ایمان و اعتقاد به خداوند سبحان، افضل اعمال و برترین کارها است.

حضرت فرمود: راه نجات از هلاکت چگونه است؟

اعرابی در جواب گفت: توکل و اعتماد بر خداوند متعال، بهترین وسیله نجات و رستگاری است. سوّمین سؤال این بود: چه چیز موجب زینت مرد خواهد بود؟ اعرابی در پاسخ اظهار داشت: علم و دانشی که همراه با صبر و شکیبائی باشد.

سپس امام حسین علیه السلام اظهار نمود: چنانچه برای انسان اشتباهی رخ دهد؟ اعرابی گفت: مال و ثروتی که همراه با مروّت و وجدان باشد.

و پس از آن حضرت فرمود: چنانچه باز هم اشتباه کند؟ اعرابی اظهار داشت: تنها راه نجات او این است، که صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند و نابودش کند.

حضرت در این لحظه تبسمی نمود و همیانی را جلوی اعرابی قرار داد که در آن مقدار هزار دینار بود؛ و همچنین انگشترش را که نگین آن صد درهم ارزش داشت به اعرابی اهدا نمود و فرمود: ای اعرابی! این مبلغ را بابت بدهی خود بپرداز؛ و انگشتر را هزینه زندگی خود کن.

و چون اعرابی آن هدایا را گرفت، از حضرت تشکر و قدردانی کرد و گفت: (اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) یعنی؛ خداوند متعال می داند خلافت و رسالت خود را به چه کسانی واگذار نماید. ^(۱۵)

فخر فرزند بر پدر، روی دامان پیامبر ﷺ

روزی رسول خدا به همراه امام علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما در محلی نشسته بودند، ناگهان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام؛ در سنین شش سالگی وارد شد. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت، و بر پیشانی و لب هایش بوسه زد؛ و وی را بر دامان خویش نشانید. وقتی حضرت ابا عبدالله علیه السلام روی زانوی جدش نشست، امیرالمؤمنین علی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول الله! آیا فرزندم، حسین را دوست داری؟ پیامبر خدا پاسخ داد: چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که او پاره تن من می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال نمود: کدام یک از ما دو نفر نزد شما محبوب تر و گرامی تر هستیم؟ در این لحظه حضرت ابا عبدالله علیه السلام قبل از آن که جدش لب به سخن گشاید، اظهار نمود: پدرجان! هرکس شریف تر و مقامی والاتر داشته باشد، نزد جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر خواهد بود. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش نمود: ای حسین جان! آیا بر من - که پدرت هستم - فخر می ورزی؟! پاسخ داد: بلی، چنانچه مایل باشی ثابت خواهم کرد.

پس امام علی علیه السلام در برابر فرزندش، حدود هشتاد فضیلت از فضائل و مناقب خود را بیان نمود؛ و در پایان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حسین علیه السلام کرد و فرمود: ای ابا عبدالله! آنچه را که از فضائل پدرت شنیدی یک میلیونم - و قطره ای از دریای مناقب و - فضائلش نمی باشد.

آن گاه حسین علیه السلام اظهار داشت: خداوند را شکرگزاریم، که ما اهل بیت را بر دیگر خلائقش فضیلت و برتری داده است؛ و پس از بیان مفصّلی افزود: ای پدر! و ای امیرمؤمنان! آنچه را که بیان نمودی صحیح و حقّ است. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسین علیه السلام فرمود: فرزندم! اکنون فضائل و مناقب خود را بازگو نما. حضرت ابا عبدالله اظهار نمود: ای پدر! من حسین فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستم؛ و مادرم فاطمه زهراء علیها السلام است که سرور همه زنان جهان می باشد. و همچنین جدّم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، سید و سرور تمام انسان ها خواهد بود؛ و در پیشگاه خداوند مقام وی از هر جهت بر همه موجودات جهان آفرینش برتر و والاتر است.

و شکی نیست که مادرم از مادر شما افضل است؛ و پدرم از پدرت اشرف و افضل می باشد، و همچنین جدّ من از جدّ شما با شرافت تر و بلکه از همه موجودات عالم افضل است. سپس افزود: و من در گهواره بودم که جبرئیل امین آرام بخش و مونس من بود. و در پایان، با همان حالتی که روی زانو و در آغوش جدّش رسول الله ﷺ نشسته بود، اظهار نمود: ای پدرجان، ای علی، ای امیرمؤمنان! شما در نزد خداوند از من افضل هستی؛ ولیکن من از جهت حسب و نسبی که دارم - یعنی؛ جدّ و پدر و مادر خود - بر شما فخر و مباهات می کنم. ^(۱۶)

کرامت در مجازات

طبق آنچه تاریخ نویسان نگاشته اند: یکی از پیش خدمتان امام حسین علیه السلام خلافی مرتکب شد که مستحق عقوبت و تادیب گشت.

به همین جهت، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دستور داد تا نامبرده تادیب و تنبیه شود. ولیکن پیش از آن که غلام مجازات شود، خود را به مولایش امام حسین علیه السلام رساند و عرضه داشت: ای سرورم! خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ﴾.

پس حضرت با مشاهده حالت او؛ و شنیدن این آیه مبارکه قرآن تبسمی نمود و فرمود: او را رها سازید، من خشم خود را فرو نشاندم. آن گاه پیش خدمت گفت: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾. امام حسین علیه السلام با شنیدن این قطعه از آیه شریفه، خطاب به غلام کرد و اظهار داشت: از تو گذشتم و تو را مورد عفو و بخشش خود قرار دادم.

در این هنگام، غلام کرامت و بخششی بیش از این تقاضا کرد و اظهار داشت: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ یعنی؛ خداوند متعال نیکوکاران و کرامت کنندگان را دوست دارد.

حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام با دیدن حالت غلام و تلاوت آخرین قسمت آیه مبارکه قرآن، فرمود: همانا من تو را به جهت خوشنودی و رضایت خداوند متعال آزاد کردم. و پس از آن دستور داد تا همچنین هدیه ای مناسب، که رفع مشکل و نیاز غلام کند به وی عطاء گردد. ^(۱۷)

احتجاج و برخورد با مخالفان

یکی از راویان و تاریخ نویسان آورده است: پس از آن که معاویه بر یکی از اصحاب و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیؑ - به نام حُجر بن عدی و اصحابش - دست یافت و آن ها را یکی پس از دیگری با شکنجه های مختلفی به شهادت رساند، عازم مکه معظمه شد.

وقتی وارد آنجا شد، حضرت ابا عبدالله الحسینؑ را ملاقات کرد و عرضه داشت: ای ابا عبدالله! آیا خیردار شده ای آنچه را نسبت به حُجر بن عدی و دوستان و شیعیان پدرت انجام داده ایم؟

حضرت اظهار نمود: با آن ها چه کرده اید؟

معاویه گفت: آن ها را به قتل رساندیم؛ و سپس آن ها را کفن کرده و نماز بر جنازه هایشان خواندیم و به خاک سپردیم.

امام حسینؑ تبسمی نمود و فرمود: همانا آنان خصم و دشمن تو هستند؛ و فردای قیامت در پیشگاه ربوبی پروردگار شاکی و خصم تو خواهند بود. ولیکن بدان، چنانچه ما شیعیان و پیروان تو را بکشیم، نه آن ها را کفن می کنیم؛ و نه بر جنازه هایشان نماز می خوانیم؛ و نه آن ها را در قبرستان دفن می کنیم.

و سپس فرمود: ای معاویه! من تمام جنایات تو را نسبت به پدرم امام علیؑ؛ و کینه ات را نسبت به خودمان و شیعیان و دوستانمان می دانم، اگر چنین باشد که هست، بایستی در کار خود تجدید نظر کنی. ^(۱۸)

همچنین آورده اند: روزی مروان بن حکم در جمع عده ای دهان به یاوه گوئی باز کرد؛ و به امام حسینؑ گفت: چنانچه نسبتی با فاطمه دختر رسول خدا نمی داشتید، چگونه و به چه چیز بر ما بنی امیه افتخار می کردید؟

امام حسینؑ با شنیدن این سخن، از جای خود برخاست و حلقوم مروان را گرفت و فشار داد و عمامه اش را برگردنش پیچید به طوری که بی حال و بی هوش روی زمین افتاد.

بعد از آن، حضرت خطاب به حاضران کرد و فرمود: ای جماعت! شما را به خدا سوگند می‌دهم که اگر راست می‌گوییم، مرا تصدیق کنید: آیا شما در روی زمین نزد رسول خدا ﷺ، شخصی محبوب‌تر از من و برادرم می‌شناسید؟ و آیا بر روی کره زمین جز من و برادرم، کسی دیگر را به فرزندی دختر رسول الله ﷺ می‌شناسید؟

همگی پاسخ دادند: خیر، ما هیچ‌کسی غیر از شما دو نفر را نمی‌شناسیم. امام حسین علیه السلام بعد از آن فرمود: و همانا من نیز در تمام زمین، هیچ ملعونِ فرزندِ ملعونی را نمی‌شناسم، جز مروان و پدرش را که رانده و تبعید شده رسول خدا ﷺ؛ و نیز مورد خشم و غضب خداوند بوده و هستند. و آن گاه خطاب به مروان کرد و فرمود: سوگند به خدا، که تو و پدرت دشمن‌ترین افراد برای خدا و رسولش و اهل بیت او می‌باشید. ^(۱۹)

تعریف و افشاگری در جمع بزرگان

سُلَیْم بن قیس و دیگر راویان حدیث آورده اند: هنگامی که خلافت و حکومت به دست معاویه رسید، از انواع شکنجه ها و جسارت ها نسبت به شیعیان امام علی علیه السلام و ذراری فاطمه زهراء علیها السلام هیچ دریغ نمی کرد.

و همچنین دین مقدس اسلام و احکام الهی و نیز قرآن بازیچه بنی امیه و بوالهوسان فرصت طلب قرار گرفت، تا آن که امام حسن مجتبی علیه السلام را به شهادت رساندند؛ و هر روز بر مشکلات و مشقات شیعه ها و سادات به نوعی افزوده می گشت.

و یک سال پیش از آن که معاویه به درگ واصل شود، حضرت اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه به همراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و تنی چند از بنی هاشم از مدینه طیبه جهت انجام مناسک حج عازم مکه معظمه گردیدند.

و چون وارد شهر مکه شدند، دستور داد تا تمام کسانی که به مکه آمده بودند، در محلی گرد هم جمع شوند.

به همین جهت، با تبعیت از فرمان امام علیه السلام تمام افراد، چه آن هائی که حج انجام داده بودند و از احرام خارج شده، و چه کسانی که هنوز در حال احرام بودند، اعم از زن و مرد، خردسال و بزرگسال - که بیش از هزار نفر بودند - در محلی تجمع کرده و اجتماع عظیمی را تشکیل دادند. ^(۲۰)

سپس حضرت ابا عبدالله علیه السلام در جمع ایشان برخاست و پس از حمد و ستایش خداوند متعال، اظهار نمود: این حاکم ستمگر - معاویه بن ابی سفیان - آنچه از ظلم و تباهی و خون ریزی و فساد که در توانش بوده، نسبت به ما و شیعیان ما انجام داده است؛ و تمامی شماها آگاه و شاهد بر جنایات او بوده اید

و بعد از آن افزود: من امروز تصمیم دارم در این جمع عظیم، مطالبی را بیان نمایم، و شما را به جلالت و عظمت پروردگار و به حقانیت رسول گرامی اسلام سوگند می دهم، که چنانچه سخنانم مورد تایید و قبول شما گردید، آن ها را تصدیق و تایید نمائید؛ وگرنه مرا تکذیب کنید.

و پس از آن در فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، با استفاده از آیات شریفه قرآن و فرمایشات جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مطالبی چند بیان نمود، که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود: آیا شما می‌دانید که وقتی پیامبر خدا بین اصحاب و یاران مواخات و برادری برقرار نمود، نیز بین علی بن ابی طالب و خودش - صیغه - اُخوت و برادری را جاری نمود؟

آیا شاهد و گواه هستید، که رسول خدا صلوات الله علیه تمام درب‌ها و روزنه‌های مسجد را از طرف خداوند مسدود نمود، به جز درب ورودی امام علی علیه السلام را، که باز گذاشت؟

آیا می‌دانید، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: تو را به بهترین فرد از اهل بیتم شوهر دادم، او قبل از همه، مسلمان شد؛ و حلم و بردباریش از دیگران عظیم‌تر است؛ و نیز موقعیت علم و دانش او برتر و والاتر می‌باشد؟

آیا شما شاهد بودید، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سید تمام بنی آدم هستم؛ و برادرم علی علیه السلام سید همه عرب‌ها است؛ و فاطمه علیها السلام سیده زنان اهل بهشت خواهد بود؛ و حسن و حسین علیهما السلام پسرانم، دو سید جوانان اهل بهشت می‌باشند؟

و همچنین نکاتی پیرامون ولایت و خلافت مطرح کرد، مبنی بر این که ولایت در تمامی امور، تنها مخصوص اهل بیت رسالت است و دیگران غاصب می‌باشند.

و نیز مواردی از جنایات و منکرات دستگاه حاکمه معاویه بن ابوسفیان را بر شمرد.

و عده‌ای از جمعیت، یکایک موارد و مطالب حضرت را با گفتن: (خدایا! صحیح است)، مورد تایید قرار می‌دادند. و عده‌ای دیگر با گفتن: (آری، صحیح است، خدایا! آنچه را حسین می‌گوید به راستی حق است؛ ما این مطالب را از رسول خدا شنیده ایم)، و به طور مرتب سخنان و فرمایشات حضرت را تصدیق و تایید می‌کردند. سپس در پایان فرمایشات خود افزود:

اکنون که سخنان مرا شنیدید؛ و دانستید که حق است، پیشنهاد می‌دهم، هنگامی که به شهرها و خانواده‌های خود مراجعت کردید، گفته‌های مرا برای آن‌هایی که مورد اطمینان شما هستند، بازگو کنید؛ و آنها را به حقایق و مسائل روز آشنا سازید. ^(۲۱)

جدا شدن دست مرد از زن در کنار کعبه الهی

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرماید: روزی در مراسم حج و طواف کعبه الهی، زنی چون دیگر مسلمان ها مشغول طواف کردن بود، در حالتی که دستش از آستین عبایش بیرون و نمایان بود، که ناگاه مرد بوالهوسی - که او نیز مشغول طواف کعبه الهی بود - چشمش به آن زن افتاد و دید که دستش نمایان است، نزدیک او آمد و دست خود را بر روی مچ دست زن کشید.

در این لحظه به قدرت خداوند متعال دست مرد - هوس باز - به دست آن زن - بی مبالا - چسبیده شد؛ و هر چه تلاش کردند نتوانستند دست خود را

از یکدیگر جدا سازند. افرادی که در حال طواف بودند، اطراف این زن و مرد جمع شدند و هرکس به نوعی فعالیت کرد تا شاید دست های این دو نفر را از یکدیگر جدا کنند، ولی سودی نبخشید؛ و در اثر ازدحام جمعیت، طواف قطع گردید.

و بعد از آن که ناامید گشتند، فقها و قضات آمدند و هر یک به شکلی نظریه ای صادر کرد: بعضی گفتند: باید دست زن قطع شود؛ چون دستش را ظاهر گردانیده و سبب فساد و گناه شده است.

و برخی گفتند: بلکه مرد مقصر است؛ و باید دست او قطع گردد. و چون بین آن ها اختلاف نظر پیدا شد و نتوانستند این مشکل را حل نمایند، به ناچار در جستجوی اهل بیت و فرزندان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین بر آمدند؛ و سؤال کردند که کدام یک از ایشان در مراسم حج مشارکت کرده است؟

گفته شد: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام شب گذشته وارد مکه شده است؛ و تنها او می تواند مشکل گشا باشد، پس شخصی را فرستادند تا امام حسین علیه السلام را در آن جمع بیاورد.

وقتی حضرت ابا عبدالله علیه السلام در آن جمع حضور یافت، امیر مکه خطاب به حضرت کرد و گفت: یا ابن رسول الله! نظریه شما درباره این مرد و زن - تبه کار - چیست؟

حضرت رو، به جانب کعبه الهی نمود و دست های خود را به سمت آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود؛ و چون دعای حضرت خاتمه یافت دست مرد از زن جدا شد امیر مکه پرسید: اکنون آن ها را چگونه مجازات کنیم؟
امام حسین علیه السلام فرمود: دیگر مجازاتی بر آن ها نیست، (زیرا خداوند توانا آن ها را مجازات نمود). (۲۲)

شناسائی مجرمین در حضور استاندار

مرحوم قطب الدین راوندی رحمه الله علیه و همچنین دیگر علما به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کرده اند: عده ای از دوستان و غلامان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام قصد خروج از شهر مدینه منوره را داشتند.

امام حسین علیه السلام به آن ها فرمود: در فلان روز از مدینه خارج نشوید؛ بلکه روز پنج شنبه حرکت کنید و از شهر بیرون روید.

و سپس افزود: چنانچه مخالفت نمائید با خطر مواجه خواهید شد و دزدان راهزن، راه را بر شما می بندند و ضمن غارت کردن اموال، شما را نیز به قتل می رسانند.

ولی آن ها مخالفت کرده و بر خلاف پیشنهاد امام حسین علیه السلام از شهر مدینه خارج شدند؛ و عده ای از راهزن ها راه را بستند؛ و بر آن ها یورش برده و تمامی آن افراد را کشتند و اموالشان را به غارت بردند.

وقتی امام حسین علیه السلام از این جریان آگاه شد، حرکت نمود و نزد والی - استاندار - مدینه رفت. همین که حضرت وارد شد، والی مدینه قبل از هر سخنی اظهار داشت: یا ابن رسول الله! شنیده ام که دوستان و غلامان شما را کشته اند و اموال آن ها را به یغما برده اند، امیدوارم که خداوند به شما و خانواده هایشان صبر و پاداش نیک عطا فرماید.

امام حسین علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: چنانچه آن ها را شناسائی و معرفی کنم، آیا دست گیر و مجازاتشان می نمائی؟

والی مدینه گفت: مگر آن ها را می شناسی؟ حضرت فرمود: بلی، آن ها را می شناسم، همان طور که تو را می شناسم؛ و سپس به شخصی که حضور داشت اشاره کرد و فرمود: این یکی از آن دزدان قاتل می باشد.

آن شخص بسیار تعجب کرد و عرضه داشت: یا ابن رسول الله! چگونه تشخیص دادی که من یکی از آن ها می باشم؟! حضرت فرمود: چنانچه علامت ها و نشانه ها را برایت بیان نمایم، تایید و تصدیق می کنی؟

جواب داد: بلی، به خدا سوگند تصدیق و تایید خواهم کرد.

آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: فلان وقت تو به همراه دوستانت - فلان و فلانی - از منزل خارج شدید و در بیرون شهر مدینه چنین و چنان کردید. و بعد از آن که امام علیه السلام تمام نشانی ها و خصوصیات را یکی پس از دیگری بیان نمود، استاندار مدینه به آن کسی که حضرت او را معرفی نموده بود، خطاب کرد و گفت: قسم به صاحب این منبر! چنانچه حقیقت را نگوئی و اعتراف به گناه خویش نکنی، دستور می دهم که تمام گوشت ها و استخوان های بدن را ریز ریز کنند.

پس او در پاسخ گفت: به خدا سوگند، حسین بن علی علیه السلام دروغ نگفته است؛ بلکه تمام گفته هایش حقیقت و واقعیت دارد، مثل این که آن حضرت شخصا همراه ما بوده است.

بعد از آن والی مدینه دستور داد: تمام متهمین را إحضار کردند؛ و یکایک آن ها بدون هیچ گونه تهدیدی، اعتراف و اقرار به قتل و دزدی خویش کردند. و سپس والی مدینه همه آن ها را محکوم به اعدام کرده و یکایک ایشان را گردن زدند. ^(۲۳)

آرزوی غلام به واقعیت پیوست

روزی امام حسین علیه السلام در جمع عده ای از اصحابش حضور یافت و آن ها را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

از نظر من صحت قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است که فرمود: بهترین اعمال و کارها بعد از نماز صبح، دلی را شاد گرداندن است، به وسیله آنچه که سبب گناه نشود.

و سپس افزود: روزی غلامی را دیدم که با سگی هم غذا بود، وقتی سبب آن را از او پرسیدم، در پاسخ گفت: ای پسر رسول خدا! من غمناک و ناراحت هستم، می خواهم با خوشحال کردن این سگ، خودم را شادمان و مسرور گردانم.

سپس در ادامه اظهار داشت: من دارای اربابی یهودی هستم که آرزو دارم، شاید بتوانم از او جدا شده و آسوده گردم. امام حسین علیه السلام می فرماید: من با شنیدن سخنان غلام، نزد ارباب او آمدم و تصمیم گرفتم تا مبلغ دویست دینار به عنوان قیمت غلام تحویل اربابش دهم و او را خریداری نمایم. پس چون یهودی از تصمیم من آگاه شد، اظهار داشت: ای پسر رسول خدا! آن غلام فدای قدمت باد، او را به تو بخشیدم و این باغ را هم به او بخشیدم؛ و سپس پول ها را هم نیز برگرداند.

امام حسین علیه السلام فرماید: من پول ها را به او پس دادم؛ و اظهار داشتم: من هم این پول را به تو می بخشم.

یهودی گفت: پول ها را پذیرفتم و به غلام بخشیدم. امام علیه السلام افزود: من غلام را آزاد کردم و باغ را هم به او بخشیدم؛ و آن دویست دینار را هم دریافت کرد.

پس همسر یهودی که شاهد این جریان بود مسلمان شد و مهریه خود را به شوهرش بخشید. و در پایان یهودی چون چنین برخوردی را دید، گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه مسکونی را به

همسرم بخشیدم. ^(۲۴)

دو جریان عبرت انگیز و آموزنده

اُسامه که یکی از اصحاب پیامبر اسلام ﷺ بود؛ و همچنین یکی از کسانی بود که نسبت به بیعت با امام علیؑ سر باز زد و تخلف کرد. روزی سخت مریض شده بود، همان مریضی که نیز سبب مرگ و فوت وی گردید.

امام حسینؑ چون شنید که اُسامه مریض شده و در بستر بیماری افتاده است، تصمیم گرفت تا به عنوان عیادت و دیدار از او به منزلش برود.

وقتی حضرت وارد منزل اُسامه گردید، کنار بستر او نشست و جویای احوال وی شد. اُسامه که انتظار چنین برخورد محبت آمیزی را از امام نداشت؛ آهی کشید و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! غم و اندوه بسیاری دارم.

حضرت ابا عبداللهؑ به او خطاب کرد و فرمود: مشکل و ناراحتی تو چیست؟ اُسامه اظهار داشت: قرض و بدهی سنگینی بر دوش دارم که به مقدار شصت هزار درهم می باشد. حضرت او را دلداری داد و فرمود: ناراحت نباش، تمام قرضی که بر عهده داری، من تعهد می نمایم که آن ها را بپردازم.

اُسامه گفت: می ترسم پیش از آن که بدهکاری هایم پرداخت شود، از دنیا بروم. امام حسینؑ فرمود: مطمئن باش پیش از آن که من، بدهی تو را نپرداخته ام، هرگز نخواهی مُرد. سپس حضرت.

از نزد اُسامه حرکت نمود تا قرض هایش را پرداخت نماید؛ و پس از آن که بدهکاری هایش پرداخت شد، فوت کرد. (۲۵)

همچنین آورده اند: روزی حضرت ابا عبد الله الحسینؑ در مجلس معاویه ابن ابی سفیان شد و دید که یک نفر عرب بیابان نشین از معاویه تقاضای کمک دارد، ولی معاویه از کمک به آن عرب، خودداری نمود؛ و با حضرت مشغول صحبت گردید. عرب بیابان نشین از برخی افراد حاضر در

مجلس سؤال کرد: این شخص تازه وارد کیست؟ پاسخ دادند: او حسین فرزند علی بن ابی طالب
علیه السلام است.

آن گاه اعرابی حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: ای فرزند رسول خدا! من از شما خواهش می
کنم تا نسبت به رفع مشکل من با معاویه صحبت کنی؟

حضرت هم درخواست اعرابی را پذیرفت و سفارش او را به معاویه کرد و معاویه هم خواسته
اعرابی را برآورد و نیازش را برطرف ساخت.

سپس اعرابی با اشعاری چند امام حسین علیه السلام را مدح و ثنا گفت؛ و از آن حضرت قدردانی و
تشکر کرد. معاویه به اعرابی معترض شد که من به تو کمک نمودم و تو حسین را تمجید و تعریف
می کنی؟!

اعرابی در پاسخ گفت: ای معاویه! آنچه را که تو به من دادی از حق آن حضرت بود که سفارش و
وساطت او را پذیرفتی؛ و به جهت او مرا کمک و یاری کردی. ^(۲۶)

آینده نگری و پیش اندیشی

مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه در کتاب خود آورده است: در یکی از روزها شخصی، محضر مبارک امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و ضمن احوال پرسی عرضه داشت: یا ابن رسول الله! در چه حالی هستی؟

و شب را چگونه به صبح آورده ای؟

حضرت در جواب فرمود: در حالتی به سر می برم که پروردگارم در هر لحظه شاهد و ناظر بر اعمال و کردارم می باشد. و آتش دوزخ را بر سر راه خود می بینم، مرگ که به دنبال من است، هر لحظه مرا می جوید؛ و می دانم که محاسبه، نسبت به گفتار و کردارم حتمی است، پس سعادت و خوشبختی خود را در گرو اعمال و گفتار خود می دانم؛ و هر آنچه را دوست داشته باشم، به آن دست نمی یابم؛ و از آنچه بی زار و ناخرسندم، نمی توانم خود را برهانم؛ و بالاخره باید تابع مقدرات الهی، باشم؛ و ایمان دارم که تمامی امور من به دست دیگری است، که اگر بخواهد مرا مؤاخذه می کند؛ و اگر مایل باشد مرا عفو می نماید.

پس با یک چنین حالتی کدام فقیری در پیشگاه خداوند، از من فقیرتر و نیازمندتر خواهد بود. ^(۲۷)

بزرگواری و اهمیّت نعمت خداوند

همچنین مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام داستانی را آورده است که از جهاتی قابل اهمیّت می باشد: روزی از روزها امام حسین علیه السلام در حال داخل شدن دست شویی - مستراح - تکه نانی را مشاهده نمود، آن را برداشت و تحویل غلام خود داد و فرمود: هنگامی که خارج شدم آن را به من بازگردان.

غلام لقمه نان را از حضرت گرفت؛ و پس از آن که آن را تمیز و نظیف کرد، خورد. وقتی که حضرت از دست شوئی - مستراح - بیرون آمد، غلام را مخاطب قرار داد و فرمود: آن لقمه نان را چه کردی؟

غلام عرضه داشت: یا ابن رسول الله! آن را تمیز کردم و خوردم. امام حسین علیه السلام فرمود: همانا تو در راه خداوند متعال و به جهت خوشنودی و رضایت او آزاد کردم.

در این هنگام شخصی در آن حوالی حاضر بود و متوجه این جریان گردید، به همین جهت جلو آمد و خطاب به حضرت کرد و عرضه داشت: ای سرورم! - به همین سادگی - او را آزاد گرداندی؟! امام حسین علیه السلام فرمود: بلی، چون از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هرکس لقمه نانی را که بر روی زمین یا در جائی افتاده است، ببیند و آن را بردارد و تمیز کند؛ و تناول نماید، در درونش استقرار نمی یابد مگر آن که خداوند متعال او را از آتش دوزخ آزاد و رها گرداند.

و سپس امام حسین علیه السلام افزود: من نخواستم کسی را که خداوند مهربان از آتش آزاد نموده، عبد و غلام من باشد، به همین جهت او را آزاد کردم. ^(۲۸)

زیارت رسول خدا با امام علیؑ

اصبغ بن نباته که یکی از اصحاب و یاران امام علیؑ است، حکایت کند: مدتی پس از آن که مولای متقیان علیؑ به شهادت رسید، محضر مبارک حضرت ابا عبدالله الحسینؑ شرفیاب شدم و عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! درخواستی دارم، اگر اجازه بفرمایی آن را مطرح کنم؟ و امام حسینؑ پیش از آن که من سخن را ادامه دهم، فرمود: ای اصبغ! آمده ای تا کاری کنم که بتوانی برخورد جدّم رسول الله ﷺ را با ابوبکر، در مسجد قبا، بنگری؟ عرض کردم: بلی، ای پسر رسول خدا! خواسته من همین است.

امام علیؑ در همان مجلسی که در شهر کوفه بودیم، فرمود: برخیز، و من جای خود برخاستم و ایستادم، ناگهان خود را در مسجد قبا دیدم؛ و چون بسیار تعجب کرده و متحیر شدم. حضرت ضمن تبسمی، اظهار داشت: ای اصبغ! حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام نیروی باد در کنترل و اختیارش بود و در یک چشم بر هم زدن مسافتی را به سرعت می پیمود. و ما اهل بیت عصمت و طهارت، بیش از حضرت سلیمان و دیگر پیامبران علیهم السلام به تمام علوم و فضائل آشنا و آگاه می باشیم.

عرضه داشتم: با این حرکت طی الارض از کوفه به مکه در کمتر از یک لحظه، تصدیق می کنم، که شما از همه بالاتر می باشید.

حضرت فرمود: آری، تمام علوم و معارف الهی نزد ما اهل بیت رسالت خواهد بود؛ و ما محرم اسرار و علوم خداوند متعال هستیم.

من با شنیدن چنین مطالبی، اظهار داشتم: خدا را شکر می کنم که مرا از دوستان شما اهل بیت رسالت قرار داده است.

آن گاه حضرت فرمود: اکنون وارد مسجد شو.

وقتی داخل مسجد رفتم، دیدم که حضرت رسول ﷺ در محراب نشسته و عبای خود را بر دوش افکنده است.

بعد از آن امام علیؑ را دیدم که گریبان ابوبکر را گرفته است و هر دو در حضور رسول خدا ایستاده اند. و حضرت رسول انگشت مبارک خود را به دندان گرفت؛ و اظهار داشت: ای ابوبکر! تو و یاران پس از رحلت من، مرتکب حرکت ناشایسته ای شده اید. ^(۲۹)

اهمیت تعلیم و تعلّم

در کتاب مناقب آل ابی طالب آمده است: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام یکی از فرزندان خود را به مکتب خانه ای فرستاد.

پس از گذشت چند روزی، معلّم - که عبدالرحمان سلمی نام داشت - سوره مبارکه (الحمد) را به وی تعلیم نمود. بعد از آن که فرزند، از مکتب به منزل مراجعت کرد، سوره حمد را برای پدرش امام حسین علیه السلام قرائت نمود.

امام سلام الله علیه، به جهت این آموزش معلّم، مبلغی معادل یک هزار دینار؛ و نیز هزار حُله به وی اهدا کرده و او را تشویق و دل گرم نمود، همچنین دهانش را پُر از دُرّ کرد. شخصی که شاهد این جریان بود، از این برخورد تعجّب کرد و سپس لب به اعتراض گشود؛ و اظهار داشت: آیا آن همه هدایا به یک معلّم پرداخت می شود؟!

امام حسین علیه السلام در پاسخ به او، با متانت چنین فرمود: این هدایا نسبت به کار معلّم که همانا تعلیم و تربیت فرزندان است بسیار ناچیز و بی ارزش خواهد بود.

و سپس اشعاری را بدین مضمون سرود: هنگامی که دنیا به تو روی آورد؛ پس تا می توانی به وسیله آن به مردم نیکی و احسان کن، پیش از آن که دنیا از تو روی گرداند؛ و تو ناتوان و عاجز گردی. و توجّه داشته باش که نه جود و سخاوت، نیکی و محبّت را نابود می گرداند؛ و نه بخل و حسادت می تواند اموال و ثروتی را، تا ابد نگه دارد. ^(۳۰)

تلاش و جواب مخالف

بنابر آنچه روایت کرده اند:

روزی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از منزل خویش خارج شد؛ و برخی از دوستان مخفیانه دنبال حضرت حرکت کردند.

پس مشاهده کردند که حضرت در باغستانی مشغول بیل زدن زمین گردید و در حین کار این آیه شریفه قرآن ﴿إِنَّمَا يَتُوبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ را تا آخر سوره مبارکه تلاوت می نمود. و اشک از دیدگانش بر محاسن و صورت مبارکش جاری بود. اصحاب با دیدن این صحنه همگی گریان شدند. و پس از لحظاتی سکوت، یکی از اصحاب، از حضرت سؤال کرد؛ و حضرت جواب او را داد. آن شخص بعد از آن گفت: به خدا سوگند! که حق برای شما روی آورد؛ ولی طایفه ات نپذیرفتند. امام حسین علیه السلام به آن شخص خطاب کرد و فرمود: خاموش باش و ساکت شو، که همانا وعدهگاه الهی، روز جدائی حق از باطل فرا خواهد رسید. ^(۳۱)

دستگیری از تهی دستان

در یکی از روزها امام حسین علیه السلام از محلی گذشت و عبورش به عده ای از فقرا و تهی دستان افتاد، که سفره نانی پهن کرده و مشغول خوردن غذا بودند. هنگامی که آن افراد حضرت را مشاهده کردند او را برای خوردن غذا دعوت نمودند.

و حضرت دعوت آنان را پذیرفت؛ و چون در کنار آن ها نشست، پس از لحظه ای فرمود: چنانچه خوراک شما صدقه نمی بود، حتما با شما غذا می خوردم.^(۳۲)

سپس امام حسین علیه السلام در ادامه فرمایشاتش افزود: هنگامیکه غذایتان را میل نمودید، بلند شوید تا با همدیگر به منزل ما رویم؛ و میهمان من باشید. آن ها هم دعوت امام علیه السلام را اجابت کردند و چون وارد منزل شدند؛ حضرت آن ها را مورد لطف و احترام قرار داد؛ و تعدادی لباس به همراه مقداری پول نقد به هر یک از آن ها پرداخت نمود.^(۳۳)

منزلی از یاقوت قرمز

هنگامی که شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام نزدیک شد و اثرات زهر در بدن شریفش ظاهر گشته بود، برادرش حسین علیه السلام کنار بستر او آمد و نشست؛ و سپس اظهار داشت: چرا چهره ات به رنگ سبز متمایل گشته است؟

امام حسن علیه السلام گریست و فرمود: برادرم، سخن جدّم درباره من عملی شد، و بعد از آن یکدیگر را در بغل گرفته؛ و هر دو گریان شدند.

و پس از لحظاتی فرمود: جدّم مرا خبر داد: موقعی که در شب معراج در یکی از باغ های بهشت وارد شدم و بر منازل مؤمنین عبور کردم، دو قصر و آپارتمان بسیار مجلل کنار هم، مرا جلب توجه کرد که یکی از زبرجد سبز و دیگری یاقوت قرمز بود.

به جبرئیل گفتم: این دو قصر مربوط به کیست؟

پاسخ داد: مربوط به حسن و حسین است. گفتم: چرا یک رنگ نیستند؟

پاسخی نداد و ساکت ماند، گفتم: چرا سخن نمی گوئی؟ گفت: از تو خجالت دارم و شرمنده ام.

گفتم: تو را به خدا سوگند می دهم، مرا از علت آن خبر دهی، که چرا دارای دو رنگ می باشند؟ اظهار داشت: آن ساختمانی که سبز رنگ است مربوط به حسن علیه السلام خواهد بود، چون که او را مسموم می کنند و موقع مرگ، رنگش سبز خواهد شد. و ساختمانی که قرمز می باشد مربوط به حسین علیه السلام است، چون که او را خواهند کشت و رنگش از خون، قرمز خواهد شد.

هنگامی که امام حسن علیه السلام این مطلب را بیان نمود، با برادرش حسین علیه السلام همدیگر را در آغوش گرفته و سخت گریستند؛ و تمامی افراد حاضر در کنار ایشان، شروع به شیون و گریه کردند. ^(۳۴)

تفسیر چشم و گوش و قلب

حضرت عبدالعظیم حسنی از دهمین پیشوای مسلمین، امام علیّ هادی و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام حکایت کند: امام حسین علیه السلام فرمود: روزی در حضور جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم، که آن حضرت چنین فرمود: ابوبکر به منزله گوش من، و عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من هستند.

فردای آن روز نیز دوباره بر آن حضرت وارد شدم؛ و پدرم امیرمؤمنان علی علیه السلام و همچنین ابوبکر، عمر و عثمان را نیز در آن مجلس مشاهده نمودم.

پس خطاب به جدّم کردم و گفتم: روز گذشته شنیدم که سخنی پیرامون بعضی از اصحاب خود که حضور دارند فرمودی، می خواهم بدانم که منظورتان چه بود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی، و سپس به ایشان اشاره نمود و اظهار داشت: به راستی ایشان گوش و چشم و قلب من خواهند بود، زیرا که به زودی درباره جانشینم علی علیه السلام مورد سؤال قرار می گیرند. و سپس آیه مبارکه قرآن ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ - وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ را تلاوت نمود، یعنی؛ همانا گوش و چشم و قلب، تمامی آن ها نسبت به او - یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام - مورد سؤال و بازخواست قرار خواهند گرفت.

و بعد از آن افزود: قسم به عزّت پروردگارم، که تمامی امت مرا در روز قیامت متوقف خواهند نمود و درباره ولایت امام علی علیه السلام مورد سؤال قرار می دهند، همان طوری که خداوند متعال در قرآن حکیم به آن تصریح نموده است: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ یعنی؛ ایشان را نگه دارید، چون آن ها مسئول هستند و باید پاسخگوی اعمال و برخوردهای خویش باشند. (۳۵)

تمامی موجودات تحت فرمان آن ها

زراره که یکی از شاگردان و اصحاب امام صادق علیه السلام است، از آن حضرت حکایت کند: در زمان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام شخصی به نام عبدالله بن شداد لیشی، دچار بیماری و تب سختی شده بود.

امام حسین علیه السلام به جهت عیادت و دیدار او راهی منزلش شد، و چون که حضرت خواست وارد منزل شود بلافاصله تب او برطرف گردید؛ و مریض گفت: راضی شدم به حقانیتی که از طرف خداوند متعال به شما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ارزانی شده است تا جائی که تب از شما فرار می کند.

امام حسین علیه السلام فرمود: قسم به خداوند! چیزی آفریده نشده است مگر آن که تحت فرمان ما خواهد بود. زراره گوید: سپس صدائی را شنیدیم که می گفت: لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!
و آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام تو را دستور نداده است که فقط به افرادی نزدیک شوی که یا دشمن ما بوده و یا گناهکار باشد، که سبب کفاره گناهش شود، پس چرا به این شخص روی آورده ای. ^(۳۶)

مرز پیروی از پدر

روزی عبدالرحمان فرزند عمرو بن عاص با عده ای در محلی نشستند، که امام حسین علیه السلام از جلوی آن ها عبور نمود، در همان حال عبدالرحمان گفت: هرکس می خواهد به بهترین شخص در زمین و آسمان نگاه کند، به این رهگذر نظر نماید.

و سپس افزود: گرچه من بعد از دوران جنگ بصره تاکنون با آن حضرت صحبت نکرده ام؛ ولی بدانید که او به طور حتم برترین انسان ها است.

و پس از گذشت چند روزی عبدالرحمان به همراه ابو سعید خدری حضور آن حضرت شرفیاب شدند؛ و حضرت عبدالرحمان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا معتقد هستی که من بهترین فرد روی زمین و آسمان می باشم؟

به راستی اگر چنین اعتقادی داری، پس چرا با من و پدرم - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام - در جنگ بصره مقاتله و جنگ می کردی؟!

و حال آن که پدرم از من بهتر و برتر می باشد. عبدالرحمان با حالت سرافکندگی، از امام علیه السلام عذرخواهی کرد؛ و عرضه داشت: جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داد: از پدرت پیروی و اطاعت کن. امام حسین علیه السلام فرمود: آیا قول خداوند متعال را در قرآن حکیم نشنیده ای، که فرمود: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ یعنی؛ چنانچه پدر و مادرت سعی کردند که تو را مشرک و گمراه کنند، از آنان پیروی مکن.

و مقصود جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که پیروی و اطاعت از پدر و مادر در کارهای نیک و خوب خواهد بود، که منطبق با فرامین قرآن و اهل قرآن بوده باشد. و همچنین فرمود: اطاعت و پیروی از مخلوقی که انسان را به نافرمانی و معصیت خداوند وادار نماید، حرام است. ^(۳۷)

نماز بر جنازه منافقین

صفوان به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است: در زمان امام حسین علیه السلام، یکی از منافقین مُرده بود؛ و حضرت به دنبال جنازه آن منافق حرکت می نمود، در بین راه، به یکی از اصحاب خویش برخورد نمود که به سرعت از آنجا عبور می کرد تا همراه جنازه قرار نگیرد، حضرت به او فرمود: کجا می روی؟

عرض کرد: از جنازه این منافق فرار می کنم که بر او نماز نخوانم. امام حسین علیه السلام فرمود: همراه من بیا، و در نماز بر او آنچه از زبان من شنیدی، تو هم مثل من همان کلمات را بازگو کن. پس از آن که جنازه را بر زمین گذاشتند و شروع به خواندن نماز میّت کردند، حضرت دست های خود را همانند دیگران بالا برد و پس از تکبیر، گفت:

«اللَّهُمَّ خُذْ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَبِلَادِكَ، اللَّهُمَّ أَصِلْهُ أَشَدَّ نَارِكَ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ عَذَابِكَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى أَعْدَائِكَ، وَيُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ، وَيُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ» خداوندا! او را از بین بندگان و شهرها برگیر، و شدیدترین عذاب را بر او مسلط گردان؛ و سوزش و سختی عذاب را به او بچشان، چون او دشمنان تو را دوست، و دوستان تو را دشمن می داشت و از دوستان تو بیزار بود، و با اهل بیت پیغمبرت بغض و کینه داشت. ^(۳۸)

همچنین در کتاب تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده است: امام حسین علیه السلام فرمود: پس از آن که خداوند، حضرت آدم علیه السلام را آفرید و اسامی تمامی چیزها را به او تعلیم نمود و حضرت آدم آن اسامی را بر ملائکه عرضه داشت.

سپس خداوند، حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله عليهم را همچون شَبَحِي در صلب حضرت آدم علیه السلام قرار داد و به وسیله انوار مقدس ایشان، تمام جهان هستی را روشنائی بخشید.

بعد از آن خداوند به ملائکه دستور داد تا برای آدم به جهت عظمت و فضل آن اشباح پنج گانه سجده نمایند.

پس تمامی افراد ملائکه، سجده کردند مگر شیطان که از فرمان خداوند؛ و از تواضع در مقابل انوار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سرپیچی و امتناع ورزید. و به همین جهت که تکبر و بلند پروازی کرد، در زمره کافرین قرار گرفت. ^(۳۹)

معرفی جانشینان پیامبر اسلام ﷺ

در یکی از روزها، شخص عربی به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و ضمن صحبت های مفصّلی، سؤال کرد: ای پسر رسول خدا! تعداد خلفا و ائمه اطهار، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر می باشند؟

امام حسین علیه السلام فرمود: دوازده نفر می باشند، به تعداد پیشوایان دوازده گانه بنی اسرائیل. اعرابی اظهار داشت: چنانچه ممکن است، اسامی آن ها را برایم بیان فرما؟
حضرت فرمود: ای برادر! امام و خلیفه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد؛ و سپس برادرم حسن مجتبی و بعد از او هم من خواهم بود؛ و مابقی خلفا و اوصیا نه نفر دیگر از فرزندان من هستند، به نام های:

پسرم، علیّ - زین العابدین -.

و بعد از او پسرش، محمّد - باقرالعلوم -.

و بعد از او پسرش، جعفر - صادق آل محمّد -.

و بعد از او پسرش، موسی - کاظم -.

و بعد از او پسرش، علیّ - رضا -.

و بعد از او پسرش، محمّد - جوادالائمه -.

و بعد از او پسرش، علیّ - هادی -.

و بعد از او پسرش، حسن - عسکری -.

و همچنین پس از او پسرش به عنوان (خلف صالح، مهدی موعود) - صلوات الله علیهم - جانشین و پیشوای هدایت گر برای جامعه خواهند بود، که - دوازدهمین ایشان - نهمین فرزند من می باشد؛ و او هنگامی که ظهور نماید تمام موارد احکام دین مبین اسلام را به اجرا در خواهد آورد.

(۴۰)

نماز باران در کوفه به دستور پدر مرحوم سید مرتضی رحمه الله علیه آورده است: حضرت صادق آل محمد، به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السلام حکایت فرماید: در زمان مولای متقیان، امام علی علیه السلام مدتی باران نازل نشد.

پس عده ای از اهل کوفه نزد امام امیرالمؤمنین، علی علیه السلام حضور یافته و ضمن اظهار ناراحتی از نیامدن باران، تقاضا کردند تا حضرت از درگاه خداوند، طلب نزول باران نماید.

امام علی علیه السلام خطاب به فرزندش حضرت ابا عبدالله الحسین سلام الله علیه کرد و فرمود: ای حسین! حرکت کن و برای این اهالی از درگاه خداوند متعال درخواست بارش باران نما.

حضرت ابا عبدالله الحسین طبق پیشنهاد پدر از جای برخاست و ایستاد؛ و پس از حمد و ثنای الهی، بر پیامبر خدا و بر اهل بیت گرامیش تحیّت و درود فرستاد؛ و آن گاه اظهار داشت: ای

خداوندی که عطاکننده خیرات هستی، و برکات و رحمت هایت را مرتّب بر ما می فرستی!

امروز از آسمان، باران رحمت و برکت خود را بر ما بندگان فرود فرست؛ و ما را از باران خیر و برکت سیراب گردان.

و تمام موجودات تشنه را کامیاب و سیراب گردان. تا آن که ضعیفان خوشحال و دلشاد گردند. و زمین های مرده سرسبز و زنده در آیند؛ و برکات را ظاهر نمایند. پس ای پروردگار جهانیان!

دعا و خواسته ما بندگان را مستجاب و برآورده فرما. همین که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دعایش پایان یافت و آمین گفت، ناگهان ابرهای بسیاری در آسمان پدیدار شد و باران رحمت شروع به باریدن کرد و تمام مناطق را باران فرا گرفت.

به طوری که بعضی از بیابان نشین های اطراف کوفه به خدمت امام علیه السلام وارد شدند و گفتند: بارش باران، تمام حوالی کوفه را فرا گرفته؛ و تمام باغات و نهرها پر از آب گردیده است. ^(۴۱)

سخن گفتن شیرخوار و سنگسار مادر

صفوان به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کند: در زمان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دو نفر مرد بر سر بچه ای شیرخوار نزاع و اختلاف داشتند؛ و هر یک مدعی بود که بچه برای او است. در این میان، امام حسین علیه السلام عبورش بر ایشان افتاد و چون متوجه نزاع آن ها شد، آن ها را مخاطب قرار داد و فرمود: برای چه سر و صدا می کنید؛ و داد و فریاد راه انداخته اید؟ یکی از آن دو نفر گفت: یا ابن رسول الله! این همسر من است. و دیگری اظهار داشت: این بچه مال من است. امام حسین علیه السلام به آن شخصی که مدعی بود زن همسر اوست، خطاب کرد و فرمود: بنشین؛ و سپس خطاب به زن نمود و از او سؤال کرد که قضیه و جریان چیست؟ پیش از آن که رسوا شوی حقیقت را صادقانه بیان کن. زن گفت: ای پسر رسول خدا! این مرد شوهر من است و این بچه مال اوست؛ و آن مرد را نمی شناسیم. در این لحظه امام حسین علیه السلام به بچه اشاره کرد و فرمود: به إذن خداوند متعال سخن بگو و حقیقت را برای همگان آشکار گردان، که تو فرزند کدام یک از این دو مرد هستی. پس طفل شیرخوار به اعجاز امام حسین علیه السلام به زبان آمد و گفت: من مربوط به هیچ یک از این دو مرد نیستم؛ بلکه پدر من چوپان فلان آریاب است.

سپس حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه دستور داد تا زن را طبق دستور قرآن سنگسار نمایند. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش افزود: آن طفل، بعد از آن جریان، دیگر سخنی نگفت و کسی از او کلامی نشنید. ^(۴۲)

زنده شدن زنی مرده

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود آورده است: عده ای در حضور مبارک امام حسین علیه السلام نشستند بودند، که ناگاه جوانی گریه کنان وارد شد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: چرا گریان و ناراحت هستی؟

جوان اظهار داشت: هم اکنون مادرم بدون آن که وصیتی کرده باشد، فوت نمود و از دنیا رفت؛ و او اموال بسیاری داشت، پیش از آن که بمیرد به من گفت که بدون مشورت با شما هیچ دخالت و تصرفی در اموالش نکنم.

پس امام حسین علیه السلام به کسانی که آنجا حضور داشتند فرمود: برخیزید تا به طرف منزل این زنی برویم که از دنیا رفته است.

لذا همگی حرکت کردند و به منزلی که جنازه زن در آن نهاده شده بود، وارد شدند و جلوی درب اتاق ایستادند. در این هنگام حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دعائی را خواند؛ و به اذن خداوند متعال آن زن زنده شد. همین که زنده شد نشست و پس از گفتن شهادتین، نگاهی به امام علیه السلام انداخت و گفت: ای سرورم!

سخنی بفرما و مرا به دستورات خود راهنمایی نما.

حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام داخل اتاق شد و بر بالشی تکیه داد و فرمود: هم اینک وصیت کن، خداوند تو را رحمت نماید. زن اظهار داشت: ای پسر رسول خدا! من اموالی چنین و چنان در فلان مکان دارم، یک سوّم آن ها را به شما می دهم تا در هر راهی که مصلحت می دانی، مصرف نمایی.

و دو سوّم دیگر آن ها را به این پسر می دهم؛ البتّه به شرط آن که او از دوستان و علاقه مندان شما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد.

ولی چنانچه مخالف شما گردد، پس تمامی اموال خودم را در اختیار شما قرار می دهم؛ چون که مخالفین شما هیچ حقی در اموال مؤمنین ندارند.

سپس آن زن از حضرت خواهش نمود که بر جنازه اش نماز بخواند؛ و مسائل کفن و دفنش را نیز

خود حضرت بر عهده گیرد. (۴۳)

پیشگویی و آینده نگری از دوران کودکی

یکی از اصحاب پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به نام حذیفه یمانی حکایت کند: روزی حسین عَلَيْهِ السَّلَام در حالی که کودکی بیش نبود، اظهار داشت: به خداوند قسم! ستمگران بنی امیّه بر قتل من، گرد هم خواهند آمد و عمر سعد پیش قدم و سرلشگر آن ها خواهد بود.

پس به او گفتم: آیا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین مطلبی را برایت گفته است؟

فرمود: خیر. بعد از آن به حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتم؛ و حضرت را از پیش گویی فرزندش حسین عَلَيْهِ السَّلَام آگاه ساختم که در دوران کودکی، پیش گویی می کند و از اتفاقات آینده خبر می دهد!! حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای حذیفه! همانا علم من، علم حسین است؛ و علم او علم من است، چون ما - اهل بیت عصمت و طهارت - به تمام حوادث روزگار پیش از آن که واقع شود آگاه و آشنا می باشیم. (۴۴)

همچنین مرحوم قطب الدین راوندی آورده است: روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام شرفیاب شد و اظهار داشت: ای فرزند رسول خدا! من می خواهم که با فلان زن، از فلان خانواده ازدواج کنم، و قبل از هر اقدامی محضر شما آمده ام تا با شما مشورت کنم، چون شما اهل بیت رسالت به تمام امور و مصالح افراد آگاه و آشنا هستید.

امام حسین صلوات الله علیه فرمود: من صلاح نمی دانم که تو با آن زن ازدواج نمائی. ضمناً آن زن، ثروت بسیاری داشت و مرد هم از دارائی و اموال بسیاری برخوردار بود.

اما مرد با نظریه حضرت مخالفت کرد و با آن زن مورد نظر خود ازدواج نمود، پس از گذشت مدتی کوتاه مرد تهی دست و فقیر گردید و به ناچار نزد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام آمد و موضوع را بازگو کرد.

حضرت فرمود: من تو را راهنمائی کردم، ولیکن تو اهمیّت ندادی، با این حال الان هم نظر من این است که او را رها نموده و طلاق دهی، که خداوند بهتر از آن را برایت مقدر می گرداند.

سپس پیشنهاد فرمود که با فلان زن از فلان خانواده ازدواج نما، و چون پیشنهاد حضرت را اجرا کرد، پس از مدتی مرد دارای ثروتی انبوه شد، همچنین خداوند متعال فرزندان پسر و دختر به آن‌ها عطا نمود و تمام خوبی‌ها و سعادت‌ها به آن‌ها روی آورد. ^(۴۵)

آب دهان و شفای چشم

صالح بن میثم اسدی حکایت کند: روزی به حضور عمّه ام، حُبابه والبیّه - که در اثر سجود و عبادت بسیار، نحیف و لاغر گشته بود - وارد شدم؛ و پس از احوال پرسی، عمّه ام به من گفت: ای برادرزاده! مایل هستی تا حدیثی از امام حسین علیه السلام برای بیان کنم؟

گفتم: بلی، برایم بازگو کن، تا بشنوم. عمّه ام، حُبابه گفت: من هر روز جهت زیارت و ملاقات حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام به دیدارش می رفتم تا آن که ناراحتی چشم پیدا کردم و دیگر نتوانستم به محضر شریفش حضور یابم.

چند روزی بدین منوال گذشت، تا آن که روزی امام حسین علیه السلام با جمعی از اصحابش در حالی که من در جایگاه عبادت خود نشسته بودم بر من وارد شد و فرمود: ای حبابه! کجائی، مدّتی است، که تو را نمی بینم؟

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! ناراحتی چشم برایم پیش آمده است و به این جهت نتوانستم محضر شما شرفیاب گردم. پس حضرت دستور داد و روسری خود را از صورتم کنار زد، آن گاه نگاهی به چشم من کرد و سپس آب مبارک دهان خود را به چشم من مالید و اظهار داشت: ای حُبابه! خداوند متعال را شکرگزار باش، که ناراحتی چشم تو را برطرف نمود و بهبودی بخشید.

بعد از آن به جهت شکر و سپاس پروردگار به سجده رفتم؛ و حضرت به من خطاب کرد و اظهار نمود: ای حبابه! سرت را بلند کن و بنشین و در آئینه نگاه کن، و ببین در چه حالتی هستی؟

حبابه گوید: چون سر از سجده بلند کردم، دیگر هیچ درد و ناراحتی در چشم خود احساس نکردم؛ پس حمد و ستایش خداوند متعال را به جای آوردم.

پس از آن امام حسین علیه السلام افزود: ما اهل بیت و شیعیان ما، همه بر یک فطرت هستیم و از یک سرشت آفریده شده ایم؛ و دیگران از ما جدا و بیزار می باشند. ^(۴۶)

برخورد با دشمن در خواستگاری و ازدواج

روزی معاویه نامه ای برای مروان استاندار خود در مدینه به این مضمون نوشت: ای مروان! از تو می خواهم که امّ کلثوم دختر عبدالله فرزند جعفر طیار را برای فرزندم، یزید خواستگاری نمائی؛ و عقد و ازدواج آن دو نفر را جاری گردانی. هنگامی که نامه معاویه به دست والی مدینه رسید، حرکت کرد و نزد عبدالله آمد و او را از محتوای پیام معاویه آگاه نمود.

عبدالله بعد از شنیدن سخنان مروان در پاسخ چنین اظهار داشت: اختیار دخترم، امّ کلثوم به دست حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است؛ چون او سید ما و دائی دخترم می باشد. وقتی موضوع را برای امام حسین علیه السلام تعریف کردند، فرمود: استخاره می کنم تا خداوند آنچه را که صلاح آل محمد علیهم السلام و صلاح دین و دنیای دختر باشد بیان نماید.

و پس از آن که عده ای از مردم در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کردند، مروان استاندار مدینه نیز در جمع آن ها حاضر شد و در کنار امام حسین علیه السلام نشست و اظهار داشت: معاویه به من دستور داده است تا امّ کلثوم، دختر عبدالله فرزند جعفر طیار را به عقد و ازدواج پسرش یزید درآورم؛ و مهریه او را هر چه پدرش بگوید می پردازم و بین دو طایفه صلح و دوستی برقرار کنم، همچنین تمام بدهی های آن ها را هر چه باشد پرداخت نمایم.

بعد از آن افزود: عده ای در این ماجرا ناراحت هستند و غبطه می خورند؛ ولی من تعجب می کنم با این که یزید دامادی بی همتا است، چطور از او مهریه گرفته می شود.

در همین لحظه، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود: حمد و ستایش می کنم خداوندی را، که ما را از بین بندگان برگزید و فضیلت و برتری بخشیده است. و سپس ضمن بیان فضائل و مناقب اهل بیت رسالت علیهم السلام خطاب به مروان کرد و افزود: ای مروان! نسبت به این مهریه ای که گفתי هر چه پدر دختر بگوید خواهی پرداخت، بدان که اگر بخواهیم مهریه مطالبه کنیم، هرگز از سنت رسول خدا تجاوز نمی کنیم و همان مبلغ چهارصد و هشتاد درهم را مهریه قرار می دهیم.

و اما این که اظهار داشتی: می خواهید بین دو طایفه صلح و آشتی برقرار شود، آگاه باش که ما طایفه بنی هاشم طبق احکام الهی با شما دشمن و مخالف هستیم و به جهت متاع دنیا با شما سازش نمی کنیم.

و تمام گفتار مروان را یکی پس از دیگری مطرح و رد نمود، و آن گاه فرمود: آن هایی که نادان و بی خرد باشند با ما حسود و مخالف خواهند بود و آن هایی که اهل درک و شعور و معرفت باشند، با شما ستمگران، مخالف و دشمن هستند.

و در پایان فرمایشاتش اظهار نمود: تمام شما حُضَر شاهده باشید، که من - حسین بن علی - امّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمد در آوردم. و مهریه او را مقدار چهارصد و هشتاد درهم قرار دادیم، و نیز نخلستان خود را به ایشان بخشیدم که بتوانند با درآمد آن امرار معاش نمایند.

در این هنگام چهره مروان دگرگون شد و با حالت خشم گفت: شما بنی هاشم کینه توز هستید و می خواهید دشمنی و کینه ها تداوم یابد.

امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: آیا فراموش کرده اید که وقتی برادرم امام حسن مجتبی علیه السلام، عایشه دختر عثمان را خواستگاری نمود، شما چه کردید؟ و او را به ازدواج عبدالله، فرزند زبیر در آوردید؛ و آیا فراموش کرده اید که شما به همراه عایشه و دیگران با جنازه برادرم - حضرت مجتبی علیه السلام - چه کردید؟! حال قضاوت کنید که آیا ما اهل بیت رسالت عداوت و کینه داریم یا شما کینه توز و سنگ دل هستید. ^(۴۷)

پودر و خمیر شدن ریگ ها و نقش ائمه اطهار علیهم السلام

یکی از زنان دانشمند به نام امّ سلیم - که به کتاب های آسمانی، مانند تورات و انجیل آشنایی کامل داشت - پس از آن که به محضر پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین و امام مجتبی صلوات الله علیهم شرفیاب شد و معجزات و کراماتی از آن بزرگواران مشاهده کرد، حکایت نماید: بعد از آن که به حضور حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام رفتم و همان اوصاف و نشانه ها را که در کتب آسمانی خوانده بودم، در او مشاهده کردم.

ولی چون او کودکی خردسال بود، متحیر شدم که چگونه از او نشانه امامت و معجزه، طلب نمایم. در هر صورت، نزدیک آن حضرت که بر لبه سکوی مسجد نشسته بود وارد شدم و گفتم تو کیستی؟ فرمود: من گمشده تو هستم، ای امّ سلیم! من خلیفه اوصیا خداوند هستم، من پدر - نه - امام هدایت گر می باشم. من جانشین برادرم امام حسن مجتبی و خلیفه او هستم؛ و او خلیفه پدرم امام علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد؛ و او نیز جانشین و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود. امّ سلیم گوید: من از گفتار و صراحت لهجه و بیان امام حسین علیه السلام در آن کودکی شگفت زده گشتم و گفتم: علامت و نشانه گفتار شما چیست؟

حضرت فرمود: چند عدد ریگ از روی زمین بردار و به من بده. همین که چند عدد سنگ ریزه از روی زمین برداشتم و تحویل آن کودک عزیز دادم، آن ها را در کف دست های خود قرار داد و سائید تا آن که تبدیل به پودر شد و سپس آن ها را خمیر نمود؛ و انگشتر خود را بر آن زد و نقش انگشتر بر خمیر نمایان شد.

آن گاه خمیر را با همان حالت به من داد و فرمود: ای امّ سلیم! خوب در آن دقت کن، ببین چه می بینی؟

وقتی خوب دقت کردم، اسامی مبارک حضرت رسول و امام علی و حسن و حسین و - نه - فرزندش صلوات الله علیهم را به همان ترتیبی که در کتاب های آسمانی خوانده و دیده بودم، مشاهده کردم مگر نام جعفر و موسی علیه السلام را.

پس به همین جهت بیش از حدّ تصوّر تعجّب کردم و با خود گفتم: چه نشانه ها و علامت های ارزشمند و عظیمی برایم آشکار گشت و اظهار داشتم: ای سرورم! چنانچه ممکن باشد علامتی دیگر برایم آشکار گردان.

امام حسین علیه السلام تبسمی نمود و از جای برخاست و ایستاد؛ و آن گاه دست راست خود را به سمت آسمان بالا برد که دیدم که دست مبارکش همانند عمود و ستونی نورانی آسمان ها را شکافت و از چشم من ناپدید شد!

بعد از آن فریادی کشیدم و بیهوش روی زمین افتادم.

و پس از لحظه ای که به هوش آمدم، و چشم های خود را گشودم، دیدم دسته ای از گل یاس در دست دارد و آن را بر صورت و بینی من گذارد، که تا امروز که سال های سال از آن گذشته است هنوز بوی آن گل یاس برایم باقی مانده است.

بعد از آن گفتم: ای سرور من! وصی و خلیفه بعد از شما کیست؟

حضرت فرمود: هر که همانند من و گذشته گانم بتوانند چنین کراماتی را انجام دهد. ^(۴۸)

خواهش از چه کسی؟

در یکی از روزها شخصی از انصار به حضور مبارک امام حسین علیه السلام رسید و خواسته و نیاز خود را بدین مضمون روی کاغذی نوشت: ای سرورم! ای ابا عبدالله! من به فلان شخص مبلغ پانصد دینار بدهکار هستم و توان پرداخت آن را ندارم، چون تنگ دست بوده از لحاظ مالی، سخت در مضیقه می باشم.

پس از آن که امام حسین علیه السلام نامه او را قرائت نمود، یک هزار دینار تحویل وی داد و او را موعظه نمود و اظهار داشت: در تمام حالات سعی کن، خواهش و خواسته خود را فقط به یکی از سه شخص بگو و از او تقاضا کن:

۱. این که سعی کن خواسته ات را از کسی تقاضا نمایی که مؤمن و مورد اطمینان باشد.

۲. با مروّت و جوانمرد باشد، که حتی الا مکان نا امیدت نکند.

۳. دارای حسب و نسب شریفی باشد، که تو را سبک نشمارد، بلکه برایت اهمیّت و ارزش قایل شود. امّا دین دار مؤمن، ایمانش سبب می شود که خواسته و خواهش تو را برآورده نماید. و امّا کسی که حسب و نسب درستی داشته و جوانمرد باشد، هرگز روی تو را زمین نمی اندازد و به هر شکلی که باشد آبروی تو را حفظ و خواسته ات را برآورده می کند. (۴۹)

همچنین آورده اند: روز عاشورا، برخی از افراد بر پشت امام حسین علیه السلام اثراتی را مشاهده کردند. پس موضوع را برای فرزندش، امام سجّاد زین العابدین علیه السلام بازگو کردند و علّت آن را جویا شدند؟

حضرت سجّاد علیه السلام پاسخ داد: این اثرها به این جهت است که پدرم سلام الله علیه، کیسه های آرد، خرما و... را بر پشت خود حمل می نمود و درب منازل خانواده های بی سرپرست و تهی دستان و بیوه زنان و یتیمان می برد و شخصاً تحویل آن ها می داد. (۵۰)

زیارت حضرت و شفاعت در قیامت

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود موسوم به خرائج و جرائح نقل کرده است: روزی پیامبر اسلام ﷺ در محلی نشسته بود و اطراف آن بزرگوار، امام علی، حضرت فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام گرد آمده بودند.

در این هنگام، رسول خدا ﷺ به ایشان خطاب کرد و فرمود: چگونه اید در آن هنگامی که هر یک از شما از یکدیگر جدا و پراکنده گردد؛ و قبر هر یک در گوشه ای از زمین قرار گیرد؟ حسین علیهم السلام لب به سخن گشود و اظهار داشت: یا رسول الله! آیا به مرگ طبیعی می میریم، یا آن که کشته خواهیم شد؟

حضرت رسول ﷺ در پاسخ فرمود: ای پسر من! همانا شما مظلومانه کشته خواهید شد. و سپس افزود: و ذراری شما در روی زمین پراکنده خواهند شد.

حسین علیهم السلام سؤال نمود: یا رسول الله! چه کسی ما را خواهد کشت؟ حضرت رسول صلوات الله علیه در پاسخ فرمود: شروترین افراد، شما را به قتل می رسانند. حسین علیهم السلام همچنین سؤال کرد: آیا کسی به زیارت قبور ما خواهد آمد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: آری، عده ای از - مردان و زنان - امت جهت زیارت شما بر سر قبور شما می آیند، و با آمدنشان بر مزار شما، مرا خوشحال می نمایند.

و چون قیامت بر پا شود من در صحرای محشر حاضر خواهم شد، و آن هائی را که به زیارت قبور شماها آمده باشند شفاعت می کنم؛ و از شداید و سختی های قیامت نجاتشان خواهم داد. (۵۱)

بازگشت اولین شخصیت در رجعت

حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید بر این که جدّ بزرگوارش، امام حسین علیه السلام پس از آن که به صحرای کربلا وارد شد، در جمع اصحاب و یاران خود چنین اظهار داشت: روزی در حضور جدّم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم که فرمود: ای فرزندم! بعد از من، تو را به سوی عراق سوق می دهند، به سرزمینی که پیامبران الهی و جانشینان آن ها علیهم السلام وارد آن سرزمین شده اند.

در آن سرزمین، تو و اصحاب و یاران تو را شهید می نمایند؛ ولی سوزش و درد زخم های شمشیر را درک نخواهید کرد و همان طوری که آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و دلنشین گردید، نیز زخم های شمشیر و جراحات آن نیز بر بدن شما بی تاثیر است و آن را حس نمی کنید. امام حسین علیه السلام افزود: پس ای یاران باوفا! شما را بشارت باد که اگر کشته شدیم، بر جدّم رسول الله وارد می شویم.

و من به مقدار زمانی که خداوند بخواهد - در عالم برزخ - می مانم؛ و چون امام زمان، قائم آل محمد صلوات الله علیه ظهور و قیام نماید، اولین شخصیتی که قبرش شکافته شود و از درون آن بیرون آید، من هستم و همزمان نیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام از قبر خارج خواهد شد.

پس از آن لشکری انبوه از آسمان بر من نازل می شوند که تاکنون هرگز قدم بر زمین ننهاده باشند. همچنین جبرئیل، میکائیل و اِسرافیل علیهم السلام هر یک به همراه لشکری نزد من وارد می شوند.

سپس من به همراه جدّم حضرت محمد، رسول خدا و علی بن ابی طالب خلیفه اش و برادرم حسن مجتبی صلوات الله علیهم در مکانی گرد هم جمع می شویم. و آن گاه جدّم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پرچم خود را به اهتزاز در خواهد آورد؛ و سپس آن را به همراه شمشیر خود تحویل حضرت قائم، امام زمان صلوات الله علیه می دهد و با همین وضعیت مدّت زمانی را خواهیم ماند.

بعد از آن، خداوند متعال در میان مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب ظاهر می گرداند.

و در آن هنگام امیرالمؤمنین علیؑ سلاح رسول الله ﷺ را به دست من می دهد و مرا به شرق و غرب عالم می فرستد تا در هر کجا دشمنی از دشمنان خدا باشد، او را به هلاکت رسانم. و هر کجای جهان، بُنی باشد سرنگون سازم تا آن که وارد هندوستان می شوم و آن را فتح می کنم. و نیز حضرت دانیال و حضرت یوشعؑ به همراه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، خارج شوند و گویند: همانا خدا و رسولش راست گفته اند؛ و هنگام وعده الهی فرا رسیده است. پس خداوند متعال هفتاد مرد جنگی به همراه آن دو پیغمبر بسیج می نماید تا تمام قاتلین و دشمنان خود را نابود و هلاک نمایند تا آن که سرزمین روم را فتح کنند و در قلمرو حکومت اسلامی در آید. سپس امام حسینؑ در ادامه فرمایشاتش افزود: بعد از آن، به من مأموریت داده می شود که تمام حیوانات نجس و پلید را نابود کرده و زمین را از تمام پلیدی ها پاک سازم تا تنها چیزهای خوب و مفید باقی بماند.

سپس دین مبین اسلام را بر تمام یهود و نصاری و دیگر ملل و ادیان و مذاهب عرضه می کنم؛ و چنانچه پذیرای آن باشند آزاد خواهند بود و گرنه خون آن ها ریخته خواهد شد.

و تمام افراد مریض، نابینا و فلج به برکت ما اهل بیت عصمت و طهارت، شفا می یابند. و برکت و رحمت الهی، همه جا را فرا خواهد گرفت. و تمام درختان، حداکثر ثمر و میوه خود را به بار می آورند و حتی در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان به دست می آید.

و این وعده الهی است که فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. یعنی؛ چنانچه تمام شهرها و دیار ایمان آورند و تقوای الهی پیشه نمایند، ما نیز برکات زمین و آسمان را بر آن ها ظاهر می سازیم.

ولیکن دروغ گفتند و آنان به کیفر و نتیجه اعمالشان، مجازاتشان را خواهند دید. سپس خداوند به وسیله ما اهل بیت، کرامت و عظمت خود را برای شیعیان ما ظاهر می سازد؛ و دیگر چیزی بر آن ها مخفی و پوشیده نمی باشد. (۵۲)

واقعیت نگری و خداجوئی

مرحوم شیخ مهدی مازندرانی - یکی از علما بزرگ - به نقل از کتاب کبریت الاحمر آورده است: حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه در روز عاشورا، در آن موقعیت جنگ و ستیز؛ و در همان لحظات آخر، هنگامی که به بعضی از افراد و اهالی کوفه برخورد می کرد که در لشکر عمر بن سعد ملعون بودند.

با این که می توانست آن افراد را به هلاکت برساند؛ ولی بدون آن که آسیبی بر آنان وارد نماید، از کنارشان می گذشت.

و این صحنه برای بسیاری از افراد تعجب آور و غیرقابل هضم بود، تا آن که مدت زمانی سپری گشت و علت جوان مردی و بزرگواری امام حسین علیه السلام آشکار و روشن گردید. و آن این بود که در صلب آن افراد، انسان هایی پاک طینت وجود داشته است و مؤمن و معتقد به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشند.

و آن حضرت با علم امامت خویش، با یک نظر، آن ها را شناسائی می نمود و به ایشان آسیبی نمی رساند.

سپس مرحوم مازندرانی در همین راستا با استناد به فرمایش امام سجّاد زین العابدین علیه السلام افزوده است: حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: پدرم، حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا، برخی از افرادی را که در لشکر عمر بن سعد بودند، به هلاکت نرساند، با این که می توانست آن ها را به راحتی نابود و هلاک گرداند.

پس هنگامی که امامت به من منتقل شد، با علم امامت و ولایت متوجه شدم که افرادی مؤمن و پاک در صلب آن اشخاص قرار داشته است. و پدرم حسین علیه السلام از روی علم امامت با یک نگاه به چهره و قیافه آن ها دریافته بود که فرزندان صالح و پاک از آن ها به وجود خواهند آمد.

و به همین جهت آن ها را مورد عفو و گذشت قرار می داد و از ریختن خونشان می گذشت. ^(۵۳)

ورود به کربلای پربلا

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند: چون حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه از مکه معظمه عازم شهرکوفه و سرزمین کربلا گردید.

به همین منظور به همراه اهل بیت و دیگر دوستان و یاران خود حرکت کرد، در بین راه در محاصره شدید لشکر عبیدالله بن زیاد لعین به سرکردگی حر بن یزید ریاحی قرار گرفتند. و پس از صحبت ها و مجادله ها، سرانجام توافق شد که حضرت به راه خود ادامه دهد تا از سوی عبیدالله - والی کوفه - دستور بعدی بیاید. لذا امام علیه السلام با همراهان به مسیر خود ادامه داد تا آن که به محلی به نام (عُذَيْبُ الْهَجَانَات) رسیدند.

در این هنگام از طرف والی کوفه - عبیدالله - برای حر که فرمانده لشکر بود، نامه ای به این مضمون آمد که بایستی از هر جهت بر حسین علیه السلام و همچنین یارانش سخت گرفته شود. حر، نامه عبیدالله را برای امام حسین علیه السلام قرائت کرد.

و چون اصحاب و یاران حضرت از پیام شوم عبیدالله آگاه شدند، اظهار داشتند: یا ابن رسول الله! اجازه فرما تا با لشکر او مبارزه و قتال کنیم؟ حضرت پس از شنیدن سخنان اصحاب و یاران خود، فرمود: تا آنان جنگ را شروع نکنند، من هرگز اقدام نخواهم کرد.

آن گاه یکی از یاران به نام زهیر بن قین عرضه داشت: پس به سوی سرزمین کربلا که در همین نزدیکی قرار دارد، حرکت کنیم. همین که امام حسین علیه السلام نام کربلا را شنید، گریست و سپس اظهار نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ» یعنی؛ خداوند، از مشکلات و بلاهای این سرزمین - کربلا - به تو پناه می برم.

و سپس مقداری به مسیر خود ادامه داد و فرمود: در همین جا فرود آئید و بارها را باز کنید و بر زمین بگذارید، که این جا وعده گاه جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

و قبر و مقبره من در این سرزمین خواهد بود. ^(۵۴) بنابراین، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در روز چهارشنبه و یا پنج شنبه، دوّم محرّم الحرام، سال ۶۱ هجری قمری وارد سرزمین کربلا شد. ^(۵۵)

نان گندم آن را هم نخوری

محدثین و مورّخین در کتاب های مختلف آورده اند: آن هنگامی که حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه به سرزمین کربلا وارد شد، چند روزی پس از آن، یکی از یاران خود را با پیامی به سوی عمر بن سعد فرستاد که: با تو صحبتی دارم، امشب در میان دو لشکر همدیگر را ملاقات کنیم.

به همین منظور عمر بن سعد به همراه بیست اسب سوار و همچنین امام حسین علیه السلام نیز به همان ترتیب از لشکرگاه خود خارج شدند و چون به محلّ ملاقات یکدیگر رسیدند. پس امام حسین علیه السلام همراهان خود را قدری عقب نگه داشت، مگر برادرش حضرت ابوالفضل و پسرش علیّ اکبر را؛ و همچنین عمر بن سعد همراهان خود را به جز پسرش و یکی از غلامانش را عقب راند.

و چون کنار یکدیگر آمدند، امام علیه السلام بعد از صحبت ها و مذاکراتی به عمر بن سعد خطاب کرد و ضمن نصیحت هائی فرمود: وای بر تو! آیا از عذاب خداوند در روز قیامت نمی هراسی؟ آیا با من که از هر جهت مرا می شناسی، جنگ می کنی؟!

این چه کاری است که انجام می دهی؟ اگر همراه من باشی و آن ها را که دشمنان من و خدا و رسولش هستند رها کنی، همانا در پیشگاه خداوند متعال مقرب خواهی شد. عمر بن سعد در پاسخ، به آن حضرت چنین گفت: می ترسم خانه ام را خراب کنند؛ و زندگی و اموالم را به غارت ببرند.

امام علیه السلام فرمود: من بهتر از آن را برایت تضمین می کنم. عمر گفت: بر خانواده و بچه هایم می ترسم که به آن ها آسیبی برسد.

حضرت فرمود: من سلامتی آن ها را نیز تضمین می نمایم. در این لحظه عمر بن سعد ساکت ماند و دیگر جوابی نداد. امام حسین علیه السلام روی مبارک خود را از او برگرداند و فرمود: ای عمر! تو را چه شده است؟! خدا تو را بکشد؛ و مورد مغفرت و رحمت خویش قرار ندهد.

سوگند به خداوند، امیدوارم که از گندم عراق نخوری. عمر در کمال بی حرمتی اظهار داشت: جو،
عوض گندم خواهد بود؛ و سپس برخاستند و از یکدیگر جدا گشتند و هر کدام با همراهان خود به
محلّ خود بازگشتند. ^(۵۶)

نکاتی حسّاس با گذری بر شب آخر تا عروج

مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه و دیگر محدّثین و تاریخ نویسان در کتاب های مختلف آورده اند: چون شب عاشورا فرا رسید حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه به جهت خستگی بیش از حدّ، جلوی خیمه نشسته بود و سر مبارک خود را بر سر زانوهای خود نهاده، تا قدری استراحت نماید.

پس ناگهان حضرت زینب علیها السلام با شنیدن صدای صیحه اسبان و هجوم دشمنان، نزدیک برادرش امام حسین علیها السلام آمد و به آن حضرت خطاب کرد و اظهار داشت: ای برادر! آیا صدای اسبان را نمی شنوی، که هجوم آورده اند؟!

پس امام حسین علیها السلام سر از زانوی خود برداشت و ایستاد؛ و آن گاه برادر خود حضرت ابوالفضل العباس علیها السلام را صدا کرد و فرمود: برادر جان عباس! حرکت کن و به سوی مهاجمین برو؛ و از ایشان بخواه که امشب را به ما مهلت دهند، تا در این شب با پروردگار متعال مناجات و راز و نیاز نمائیم. خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن، همچنین مناجات و استغفار به درگاه خداوند متعال را خیلی دوست دارم.

لذا حضرت ابوالفضل علیها السلام از آن ها مهلت گرفت. و در آن شب امام حسین علیها السلام و دیگر اصحاب و یاران آن حضرت هر کدام به نوعی مشغول عبادت و استغفار و راز و نیاز با قاضی الحاجات شدند. و هنگامی که نماز صبح عاشورا را اقامه نمودند، ناگاه تعدادی از لشکر دشمن به سمت خیمه های حضرت، هجوم آوردند و شمر ملعون در حالی که فرماندهی آن ها را به عهده داشت، نعره می کشید و به امام علیها السلام و اهل بیت رسالت جسارت می کرد.

یکی از یاران حضرت، به نام مسلم بن عوسجه از حضرت اجازه خواست تا شمر را مورد هدف تیر قرار دهد. ولی حضرت سلام الله علیه ضمن ممانعت از تیراندازی، فرمود: من دوست ندارم که ما شروع کننده جنگ و کشتار باشیم.

پس از آن حضرت جلو آمد و لشکر عمر بن سعد را موعظه نصیحت کرد ولی سودی نبخشید.

و در نهایت، سپاه دشمن با فرماندهی عمر بن سعد تیراندازی به سمت امام حسین علیه السلام و اصحاب باوفایش را آغاز کردند. و چون اصحاب و یاران حضرت یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند، و امام علیه السلام در میدان نبرد تنها ماند؛ ولی آن حضرت باز هم برای اتمام حجّت، دشمنان را موعظه و راهنمایی نمود.

و بطور مرتّب از آن ها درخواست آب می کرد. اما آن سنگ دلان به جای آن که به حضرت پاسخی دهند؛ و با این که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بودند، که وی یکی از دو سید جوانان اهل بهشت می باشد، اعتنائی نکرده؛ و اطراف حضرت را محاصره کرده و هر کسی به شیوه ای امام علیه السلام را هدف پرتاب تیر، سنگ، نیزه و... قرار می داد.

تا آن که حضرت علیه السلام در اثر شدّت جراحات و نیز تشنگی بیش از حدّ نقش بر زمین گردید. در همین بین، دشمنان برای غارت اموال زنان و کودکان به خیمه ها یورش بردند؛ و چون حضرت متوجّه هجوم دشمن به خیمه اهل و عیال خود شد، فریادی بر آن ها کشید: وای بر شماها، ای پیروان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی هراسید، آزاده و با غیرت باشید، و اگر مرد هستید مردانه بجنگید. در این هنگام، شمر ملعون صدا کرد: ای حسین! چه می گوئی؟

حضرت سلام الله علیه فرمود: می گویم شما با من جنگ می کنید و زنان چه گناهی دارند، سربازان و نیروهای خود را تا من زنده هستم از حرم و ناموس من دور نگه دارید و ایشان را مورد تجاوز و اذیت قرار ندهید.

پس دشمن عقب گرد کرد و عمر بن سعد ملعون دستور داد که بروید کار او را تمام کنید. و چند نفر از فرماندهان لشکر آمدند و خواستند حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را به شهادت برسانند، ولی طاقت نیاوردند و بازگشتند.

تا آن که در نهایت، شمر ملعون وارد قتلگاه شد و با وضعی رقت بار و دلخراش سر مقدّس آن امام مظلوم و غریب را از بدن جدا کرد^(۵۷) که زبان و قلم از گفتار آن شرم دارد. صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ، وَعَلَى جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِيهِ وَظَالِمِيهِ، وَمَنْ اسَّسَ اسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجُورِ عَلَى اَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ. آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

در رثای پنجمین اختر تابناک ولایت

آمدم در کربلا تا با خدا سودا کنم
آمدم تا در ره عهدی که بستم با خدا
آمدم تا برگه آزادی اسلام را
آمدم تا نخل توحید خدا را بارور
آمدم تا بر علیه دشمنان جدّ خود
آمدم تا تشنه لب، جان در ره جانان دهم
با اسیری رفتن ذریّه زهراء کنم
آمدم تا بندگان را رهنمائی سوی حقّ
شرح احوال شهیدانگرچه زد آتش به جانم
یادم آمد رفتنش، چون با تن تنها به میدان
از پی اتمام حجّت، ایستاد آن حجّت حقّ
گفت لشکر من آخر زین عرش کردگارم
علّت ایجاد موجودات و سرّ کاف و نونم
واجب ممکن نما و ممکن واجب صفاتم
صورت انسان کامل از سلاله ما و طینم
یادگار حیدر صفدر، امیرالمؤمنینم
شاه بطحا، ماه یثرب، زاده زهراى اطهر
از دل و جان حکم او را موبه مو اجرا کنم
دین و قرآن را به خون خویشتن احیا کنم
با نثار خون هفتاد و دو تن امضا کنم
با نثار اکبر و عبّاس مه سیما کنم
با قیام خویش بر پا، محشر عظمی کنم
نقش خود را در زمین کربلا ایفا کنم
آمدم تا با نثار کودک شش ماهه ام
زاده مرجانه را بی چاره و رسوا کنم ^(۵۸)
از غم سالار ایشان، سوخت مغز استخوانم
اشک ریزان همچو باران، از سحاب دیدگانم
لیک با حالی که تقریرش ننگجد در زبانم
بنده خاصّ خدا و پادشاه انس و جانم
مقصد و مقصود حقّ از خلقت کون و مکانم
اوّلین مخلوق خلاق زمین و آسمانم
احسن التقویم حقّ را معنی و شرح و بیانم
زاده خیرالبشر، پیغمبر آخر زمانم
گر نباشم، هر چه باشم، من شما را میهمانم

پنج درس ارزنده و آموزنده

۱. روز عاشورا بین دو لشکر حق و باطل، آتش جنگ با شدت تمام شعله ور بود. در وسطهای روز، یکی از یاران امام حسین صلوات الله علیه جلو آمد و به آن حضرت عرضه داشت: هنگام نماز فرا رسیده است؛ و اکنون که به ملاقات خداوند متعال می روم، دوست دارم آخرین نماز را خوانده باشم.

حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نگاهی به سمت آسمان کرد و فرمود: یادی از نماز کردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد؛ بلی، وقت نماز فرا رسیده است، از دشمن بخواهید تا مهلت دهند و نمازمان را بخوانیم.

ولی دشمن نپذیرفت، به همین جهت امام علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله دستور داد تا جلوی نمازگزاران بایستند و خود را سپر قرار دهند، تا آن که حضرت به همراه دیگران نماز را اقامه نماید.

آن دو نفر با چند تن دیگر از یاران جلوی حضرت ایستادند و بقیه اصحاب پشت سر آن حضرت قرار گرفتند و نماز را به جماعت به عنوان نماز خوف اقامه نمودند ^(۵۹).

۲. روزی عدی فرزند حاتم طائی به همراه عبیده، فرزند عمر به محضر مبارک امام حسین صلوات الله علیه آمدند و در حالی که تپش قلبش بسیار شدید بود گفت: ای ابا عبدالله! ذلت را با عزت - در صلح امام حسن علیه السلام با معاویه - مبادله کردید؛ و متاعی قلیل پذیرفتید و عظمت خود را از دست دادید، همه ما، به وسیله شما مطیع شدیم و یک عمر باید مخالف باشیم.

اکنون برادرت حسن و جریان صلح را رها کن و نیروها و شیعیان را از کوفه و دیگر شهرها جمع نما. امام حسین علیه السلام فرمود: ما معاهده بسته ایم و راهی بر شکست آن نیست، چون عهدشکنی شیوه ما نمی باشد. ^(۶۰)

۳. هنگامی که امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شد، نامه ای از سوی عبیدالله ملعون برای آن حضرت ارسال شد. همین که نامه به دست امام علیه السلام رسید، و آن را خواند؛ پاره نمود و روی

زمین ریخت و فرمود: مردمی که خوشنودی مخلوق را بر رضایت خالق مقدم بدانند، هرگز رستگار و موفق نخواهند شد^(۶۱).

۴. روزی فرزدق شاعر، به محضر و مجلس امام حسین صلوات الله علیه وارد شد، و پس از خواندن اشعاری در مدح اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم، حضرت چهارصد دینار به او هدیه داد.

شخصی که شاهد جریان بود اعتراض کرد و گفت: او شاعری فاسق و هتاک است؟!!

حضرت فرمود: بهترین مال و ثروت آن است که آبروی شخص را حفظ کند، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با کعب بن زهیر شاعر چنین کرد و نیز درباره عباس فرزند مرداس فرمود: زبانش را از من قطع کنید (کنایه از این که به او کمکی شود تا...).^(۶۲)

۵. امام حسین صلوات الله و سلامه علیه در ضمن یکی از سخنانش قرآن را به چهار بخش تقسیم نمود: عبارات و الفاظ، اشارات و کنایات، لطیفه ها و داستان ها، حقایق و واقعیات. عبارات ها و الفاظ برای مردم عادی، و اشارات برای اهل اطلاع، و لطایف برای اولیا، و حقایق برای انبیا و اوصیا می باشد.^(۶۳)

مدح و منقبت پنجمین اختر امامت

ترک جان گوی، اگر می طلبی جانان را
دل کسی داد به جانان، که نخواهد جان را
باید از خون گلو زد رقم این عنوان را
چشم هر بنده ندارد نظر لقمان را
نفی کفر است، که اثبات کند ایمان را
کامل آن است، که از خلق برد نقصان را
که به لطفی اثر از قهر برد یزدان را
نخورد آب و دهد آب لب عطشان را
ختم بر امت خاتم کرد و احسان را
که آفرید از پی این درد، خدا درمان را
فضل آن بحر کرم بین، که خرد طوفان را
مغفرت جوی و بدین اسم بجو غفران را
بر بنی آدم اگر زد قدام عصیان را
آن که از پرتو خود، نور کند نیران را
دست گیری کنم این امت سرگردان را
تا ببینند ملایک شرف انسان را
تا نگیرند پس از من به کرم چوگان را
نقطه قطب منم، دایره امکان را
که به خون غلطم و تقدیس کنم سبحان را
زده ام بهر شفاعت به کمر دامان را

آن که جانان طلبد، بهر چه خواهد جان را
قرب جانان، هوس هر دل و جان نیست، ولی
دعوی عشق و محبت نه به حرف است، حکیم
بندگان را همه بر لقمه نظر باشد و بس
تا نمیری ز خودی، زنده نگردی به خدای
عالم آن است، که آزادی عالم طلبد
کیست آن بنده زبینه به جز نفس حسین
بحر مواج کرم اوست که با تشنه لبی
خالق عز و جل کرد ز ایجاد حسین
دید پیش از گل ما بار گنه بر دل ما
غرق طوفان گناهیم و به یک قطره اشک
مظهر اسم عفو است، چو این منبع جود
حتم شد نار جهنم چو ز سلطان قدم
آفتاب از افق جود بر آمد که منم
شاه اقلیم فتوت، علم افراشت که من
نوع خود را بدهم جان و ز جانان بخرم
گوی سبقت به گرم در برم از عالمیان
مقصد ممکن و واجب همه تشریف من است
این چنین شد ز ازل شرط عبودیت من
تا به دامان زنده دست گنه کار محب

*

بیش اهل حقیقت، چون حقیقت بین است
 من اگر جاهل گمراهم، اگر شیخ طریق
 سجده بر نور خدا، در گلِ آدم نکند
 ماسوا عاشق رنگند سوای تو حسین
 خردلی بار غمت را دل عالم نکشد
 بیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر
 باغ عشق است، مگر معرکه کرُبلا
 بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت
 شیر دل آب کند، بیند اگر کودک شیر
 از قفا دشمن و اطفال تو هرسو به فرار
 در خَم طُرّه اکبر، دل لایلا می گفت
 دختری را به که گویم که سر نعلش پدر

*

در تو بینند حقیقت، که حقیقت این است
 قبله ام روی حسین است و همینم دین است
 چشم شیطان لعین، چون نظرش بر طین است
 که جبین و کَفَت از خون سرت رنگین است
 آه از این بار امانت، که عجب سنگین است
 بدنت مصحف و سیما مگر یاسین است
 که ز خونین کفنان غرق گُل و نسرين است
 دهننت باز ببوسم، که لبش شیرین است
 جای شیرش به گلو آب دم زوبین است
 چون کبوتر که به قهر از پی او شاهین است
 سفرم جانب شام و وطنم در چین است
 تسلیت سیلی شمر و سر نی تسکین است (۶۴)

*

چهل حدیث گهربار منتخب

۱. قَالَ الْأَمَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: صَلَّوْا لِلَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. ^(۶۵)

ترجمه: فرمود: همانا، عده ای خداوند متعال را به جهت طمع و آرزوی بهشت عبادت می کنند که آن یک معامله و تجارت خواهد بود. و عده ای دیگر از روی ترس خداوند را عبادت و ستایش می کنند که همانند عبادت و اطاعت نوکر از ارباب باشد. طائفه ای هم به عنوان شکر و سپاس از روی معرفت، خداوند متعال را عبادت و ستایش می نمایند؛ و این نوع، عبادت آزادگان است که بهترین عبادات می باشد.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أُعْطِيَ مَنْ لَا يَرْجُوهُ، وَإِنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفِيَ عَنْ قُدْرِهِ، وَإِنَّ

أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ. ^(۶۶)

ترجمه: فرمود: همانا سخاوتمندترین مردم آن کسی است که کمک نماید به کسی که امیدی به وی نداشته است. و بخشنده ترین افراد آن شخصی است که - نسبت به ظلم دیگری با آن که توان انتقام دارد - گذشت نماید. صله رحم کننده ترین مردم و دید و بازدید کننده نسبت به خویشان، آن کسی است که صله رحم نماید با کسی که با او قطع رابطه کرده است.

۳. قِيلَ: مَا الْفَضْلُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُلْكُ اللِّسَانِ، وَبَدْلُ الْأَحْسَانِ، قِيلَ: فَمَا النَّقْصُ؟ قَالَ: التَّكْلُفُ لِمَا لَا

يُعْنِيكَ. ^(۶۷)

ترجمه: از حضرت سؤال شد کرامت و فضیلت در چیست؟ در پاسخ فرمود: کنترل و در اختیار داشتن زبان و سخاوت داشتن، سؤال شد نقص انسان در چیست؟ فرمود: خود را وا داشتن بر آنچه که مفید و سودمند نباشد.

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لِعَبِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَارَتْ بِهِ مَعَائِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. (۶۸)

ترجمه: فرمود: افراد جامعه بنده و تابع دنیا هستند و مذهب، بازیچه زبانشان گردیده است و برای امرار معاش خود، دین را محور قرار داده اند - و سنگ اسلام را به سینه می زنند - پس اگر بلائی همانند خطر - مقام و ریاست، جان، مال، فرزند و موقعیت... - انسان را تهدید کند، خواهی دید که دین داران واقعی کمیاب خواهند شد.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَدِرُ، وَالْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَدِرُ. (۶۹)

ترجمه: فرمود: همانا شخص مؤمن من خلاف و کار زشت انجام نمی دهد و عذرخواهی هم نمی کند. ولی فرد منافق هر روز مرتکب خلاف و کارهای زشت می گردد و همیشه عذرخواهی می نماید.

۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَاءٌ خُودٌ بِالْأَجْرَامِ، مُجْزِي بِالْإِحْسَانِ. (۷۰)

ترجمه: فرمود: کارها و امور خود را همانند کسی تنظیم کن و انجام ده که می داند و مطمئن است که در صورت خلاف تحت تعقیب قرار می گیرد و مجازات خواهد شد. و در صورتی که کارهایش صحیح باشد پاداش خواهد گرفت.

۷. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: عِبَادَ اللَّهِ لَا تَشْتَغَلُوا بِالدُّنْيَا، فَإِنَّ الْقَبْرَ بَيْتُ الْعَمَلِ، فَأَعْمَلُوا وَلَا تَغْفُلُوا. (۷۱)

ترجمه: فرمود: ای بندگان خدا، خود را مشغول و سرگرم دنیا - و تجملات آن - قرار ندهید که همانا قبر، خانه ای است که تنها عمل - صالح - در آن مفید و نجات بخش می باشد، پس مواظب باشید که غفلت نکنید.

۸. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقُولَنَّ فِي أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَوَارَى عَنْكَ إِلَّا مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فِيكَ إِذَا تَوَارَيْتَ

عَنْهُ. (۷۲)

ترجمه: فرمود: سخنی - که ناراحت کننده باشد - پشت سر دوست و برادر خود مگو، مگر آن که دوست داشته باشی که همان سخن پشت سر خودت گفته شود.

۹. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ. (۷۳)

ترجمه: فرمود: پرهیز از ظلم و آزار رساندن نسبت به کسی که یاوری غیر از خداوند متعال نمی یابد.

۱۰. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. (۷۴)

ترجمه: فرمود: به درستی که من از مرگ نمی هراسم و آن را جز سعادت نمی بینم. و همچنین زندگی با ستمگران و ظالمان را عار و ننگ می شناسم.

۱۱. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَبَسَ ثَوْبًا يُشْهَرُهُ كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوْبًا مِنَ النَّارِ. (۷۵)

ترجمه: در احادیث امام حسن علیه السلام هم آمده است. فرمود: هرکس لباس شهرت و انگشت نما بپوشد، خداوند او را در روز قیامت لباسی از آتش خواهد پوشانید.

۱۲. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ (۷۶)، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ. (۷۷)

ترجمه: فرمود: من کشته گریه ها و اشک ها هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آن که عبرت گرفته و اشک هایش جاری خواهد شد.

۱۳. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ شَتَمَنِي رَجُلٌ فِي هَذِهِ الْأَذُنِ، وَآوَى إِلَى الْيُمْنَى، وَاعْتَدَرَ لِي فِي الْأُخْرَى لَقَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَذَلِكَ أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ سَمِعَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَرِدُ الْحَوْضَ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُحِقٍّ أَوْ مُبْطِلٍ. (۷۸)

ترجمه: فرمود: چنانچه با گوش خود بشنوم که شخصی مرا دشنام می دهد و سپس معذرت خواهی او را بفهمم، از او می پذیرم و گذشت می نمایم، چون که پدرم امیرالمؤمنین علیؑ از جدّم رسول خدا ﷺ روایت نمود: کسی که پوزش و عذرخواهی دیگران را نپذیرد، بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

۱۴. قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يُبَالِ الدُّنْيَا فِي يَدَيْ مَنْ كَانَتْ. (۷۹)

ترجمه: از حضرت سؤ ال شد: با شخصیت ترین افراد چه کسی است؟ در جواب فرمود: آن کسی است که اهمیت ندهد که دنیا در دست چه کسی می باشد.

۱۵. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ، آتَاهُ اللَّهُ فَوْقَ أَمَانِيهِ وَكَفَايَتِهِ. (۸۰)

ترجمه: فرمود: هرکس خداوند متعال را با صداقت و خلوص، عبادت و پرستش نماید؛ خدای متعال او را به بهترین آرزوهایش می رساند و امور زندگیش را تامین می نماید.

۱۶. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْذَرُوا كَثْرَةَ الْحَلْفِ، فَإِنَّهُ يَحْلِفُ الرَّجُلُ لِعَلَلٍ أَرْبَعٍ: إِمَّا لِمَهَانِهِ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ، تَحْتَهُ عَلَى الضَّرَاعَةِ إِلَى تَصْدِيقِ النَّاسِ إِيَّاهُ. وَإِمَّا لِعَيِّ فِي الْمَنْطِقِ، فَيَتَّخِذُ الْإِيمَانَ حَشْوًا وَصَلَةً لِكَلَامِهِ. وَإِمَّا لِثُمَّمِهِ عَرَفَهَا مِنَ النَّاسِ لَهُ، فَيَرَى أَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَ قَوْلَهُ إِلَّا بِالْيَمِينِ. وَإِمَّا لِرِسَالِهِ لِسَانَهُ مِنْ غَيْرِ تَثْبِيتٍ. (۸۱)

فرمود: خود را از قسم و سوگند برهانید که همانا انسان به جهت یکی از چهار علت سوگند یاد می کند: در خود احساس سستی و کمبود دارد، به طوری که مردم به او بی اعتماد شده اند، پس برای جلب توجه مردم که او را تصدیق و تایید کنند، سوگند می خورد. و یا آن که گفتارش معیوب و به دور از حقیقت است، و می خواهد با سوگند، سخن خود را تقویت و جبران کند. و یا در بین مردم متهم است - به دروغ و بی اعتمادی - پس می خواهد با سوگند و قسم خوردن جبران ضعف نماید. و یا آن که سخنان و گفتارش متزلزل است - هر زمان به نوعی سخن می گوید - و زبانش به سوگند عادت کرده است.

۱۷. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّمَا إِثْنَيْنِ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ، فَظَلِبَ أَحَدُهُمَا رِضَى الْأَخْرَى، كَانَ سَابِقَهُ إِلَى الْجَنَّةِ. (۸۲)

ترجمه: فرمود: چنانچه دو نفر با یکدیگر نزاع و اختلاف نمایند و یکی از آن دو نفر، در صلح و آشتی پیشقدم شود، همان شخص سبقت گیرنده، جلوتر از دیگری به بهشت وارد می شود.

۱۸. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاعْلَمُوا إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تَمِيلُوا النَّعَمَ فَتَحَوَّلَ نَقِمًا.

(۸۳)

ترجمه: فرمود: توجّه داشته باشید که احتیاج و مراجعه مردم به شما از نعمت های الهی است، پس نسبت به نعمت ها روی، بر نگردانید؛ وگرنه به نقیمت و بلا گرفتار خواهد شد.

۱۹. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ آدَمَ، أَذْكَرُ مَصْرَعَكَ وَمَضْجَعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، تَشْهَدُ جَوَارِحُكَ عَلَيْكَ يَوْمَ تَنْزَلُ

فِيهِ الْأَقْدَامُ. (۸۴)

ترجمه: فرمود: ای فرزند آدم، بیاد آور لحظات مرگ و خواب گاه خود را در قبر، همچنین بیاد آور که در پیشگاه خداوند قرار خواهی گرفت و اعضا و جوارحت بر علیه تو شهادت خواهند داد، در آن روزی که قدم ها لرزان و لغزان می باشد.

۲۰. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا شَرٌّ، وَ مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْفُسُقِ رِيْبَةٌ. (۸۵)

ترجمه: فرمود: همنشینی با اشخاص پست و رذل سبب شرّ خواهد گشت، و همنشینی و مجالست با معصیت کاران موجب شکّ و بدبینی خواهد شد.

۲۱. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ. (۸۶)

ترجمه: فرمود: به درستی که خداوند متعال دنیا - و اموال آن - را برای آزمایش افراد آفریده است و همچنین موجودات دنیا را جهت فنا - و انتقال از این دنیا به جهانی دیگر - آفریده است.

۲۲. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ قَدْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا. (۸۷)

ترجمه: فرمود: کسی در روز قیامت از شدائد و احوال آن در امان نمی باشد، مگر آن که در دنیا از خداوند متعال ترس داشته باشد - و اهل گناه و معصیت نگردد -.

۲۳. قَالَ عَلِيٌّ: لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ، وَدَوَاءُ الذُّنُوبِ الْاِسْتِغْفَارُ. (۸۸)

ترجمه: فرمود: برای هر غم و دردی درمان و دوائی است و جبران و درمان گناه، طلب مغفرت و آمرزش از درگاه خداوند می باشد.

۲۴. قَالَ عَلِيٌّ: مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي صَلَاتِهِ قَائِمًا، يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةٌ

حَسَنَةً. (۸۹)

ترجمه: فرمود: هرکس آیه ای از قرآن را در نمازش تلاوت نماید، خداوند متعال در مقابل هر حرفی از آن یکصد حسنه در نامه اعمالش ثبت می نماید.

۲۵. قَالَ عَلِيٌّ: سَبَعَةُ أَشْيَاءٍ لَمْ تُخْلَقْ فِي رَحِمِ:

فَأُولَها آدَمُ «عَلِيٌّ»، ثُمَّ حَوَاءُ، وَالْغُرَابُ، وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ «عَلِيٌّ»، وَ نَاقَةُ اللَّهِ، وَ عَصَا مُوسَى «عَلِيٌّ»،

وَالطَّيْرُ الَّذِي خَلَقَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ «عَلِيٌّ». (۹۰)

ترجمه: ضمن جواب سؤال های پادشاه روم، فرمود: آن هفت موجودی که بدون خلقت در رحم مادر، آفریده شده اند، عبارتند از: حضرت آدم علیه السلام و همسرش حواء.

و کلاغی که برای راهنمایی دفن هابیل آمد. و گوسفندی که برای قربانی، به جای حضرت

اسماعیل علیه السلام آمد. و شتری که خداوند برای پیامبرش، حضرت صالح فرستاد.

و عصای حضرت موسی علیه السلام. و هفتمین موجود آن پرنده ای بود که توسط حضرت عیسی علیه السلام

آفریده شد.

۲۶. قَالَ عَلِيٌّ: إِنَّ أَعْمَالَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَتُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. (۹۱)

ترجمه: فرمود: همانا - نامه کردار و - اعمال این امت، در هر صبحگاه بر خداوند متعال عرضه

می گردد.

۲۷. قَالَ ﷺ: اجْتَنِبُوا الْغُشْيَانَ فِي اللَّيْلِهَاتِي تُرِيدُونَ فِيهَا السَّفَرَ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ، ثُمَّ رَزِقَ وَلَدٌ كَانَ جَوَالَةً. (۹۲)

ترجمه: فرمود: در آن شبی که قصد مسافرت دارید، با همسر خود زناشوئی نکنید، که چنانچه عمل زناشوئی انجام گردد و در آن زمان فرزندی منعقد شود، بسیار متحرک و افکارش مغشوش می باشد.

۲۸. قَالَ ﷺ: الرَّكْنُ الْيَمَانِيُّ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، لَمْ يَمْنَعُهُ مِنْهُدُ فَتَحَهُ، وَإِنَّ مَا بَيْنَ الرَّكْنَيْنِ - الْاِسْوَدَ وَالْيَمَانِي - مَلَكٌ يُدْعَى هُجَيْرٌ، يُؤَمِّنُ عَلَى دُعَى الْمُؤْمِنِينَ. (۹۳)

ترجمه: فرمود: رکنِ یمانیِ کعبه الهی، دربی از درب های بهشت است و مابین رکنِ یمانی و حجرالاسود ملک و فرشته ای است که برای استجابت دعای مؤمنین آمین می گوید.

۲۹. قَالَ ﷺ: إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ خَرَجَا يَجُولَانِ، فَلَقِيَا التَّوَكُّلَ فَاسْتَوْطَنَا. (۹۴)

ترجمه: فرمود: عزت و بی نیازی - هر دو - شتاب زده به دنبال پناهگاهی می دویدند، چون به توکل برخورد کردند، آرامش پیدا نموده و آن را پناهگاه خود قرار دادند.

۳۰. قَالَ ﷺ: مَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ، فَرَجَّ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۹۵)

ترجمه: فرمود: هرکس گره ای از مشکلات مؤمنی باز کند و مشکلش را برطرف نماید، خداوند متعال مشکلات دنیا و آخرت او را اصلاح می نماید.

۳۱. قَالَ ﷺ: مَنْ وَالَانَا فَلِجَدِّي ﷺ وَالِي، وَمَنْ عَادَانَا فَلِجَدِّي ﷺ عَادِي. (۹۶)

ترجمه: فرمود: هر که ما را دوست بدارد و پیرو ما باشد، پس دوستی و محبتش به جهت جدم رسول خدا ﷺ می باشد. و هرکس با ما دشمن و کینه توز باشد، پس دشمنی و مخالفت او به جهت جدم رسول خدا خواهد بود.

۳۲. قَالَ ۞: يَا بَنَ آدَمَ، اذْكُرْ مَصَارِعَ آبَائِكَ وَ أَبْنَائِكَ، كَيْفَ كَانُوا، وَ حَيْثُ حَلَّوْا، وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ حَلَلْتَ مَحَلَّهُمْ. (۹۷)

ترجمه: فرمود: ای فرزند آدم، بیاد آور آن لحظاتی را که پدران و فرزندان - و دوستان - تو چگونه در چنگال مرگ قرار گرفتند، آن ها در چه وضعیتی و موقعیتی بودند و سرانجام به کجا منتهی شدند و کجا رفتند. و بیندیش که تو نیز همانند آن ها به ایشان خواهی پیوست - پس مواظب اعمال و رفتار خود باش -.

۳۳. قَالَ ۞: يَا بَنَ آدَمَ، إِنَّمَا أَنْتَ أَيَّامٌ، كُلَّمَا مَضَى يَوْمٌ ذَهَبَ بَعْضُكَ. (۹۸)

ترجمه: فرمود: ای فرزند آدم، بدرستی که تو مجموعه ای از زمان ها و روزگار هستی، هر آنچه از آن بگذرد، زمانی از تو فانی و سپری گشته است - بنابراین لحظات عمرت را غنیمت شمار که جبران ناپذیر است -.

۳۴. قَالَ ۞: مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتْ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيئِهِ ۞ مَا يَحْدَرُ. (۹۹)

ترجمه: فرمود: هرکس از روی نافرمانی و معصیت خداوند، کاری را انجام دهد، آنچه را آرزو دارد سریع تر از دست می دهد و به آنچه هراسناک و بیمناک می باشد مبتلا می گردد.

۳۵. قَالَ ۞: الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ نَجَاتٌ مِنَ النَّارِ وَقَالَ: بُكَاءُ الْعُيُونِ، وَ خَشْيَةُ الْقُلُوبِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. (۱۰۰)

ترجمه: فرمود: گریان بودن به جهت ترس از - عذاب - خداوند، سبب نجات از آتش دوزخ خواهد بود؛ و فرمود: گریان بودن چشم و خشیت داشتن دل ها یکی از نشانه های رحمت الهی - برای بنده - است.

۳۶. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكْمِلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ. (۱۰۱)

ترجمه: فرمود: بینش و عقل و درک انسان تکمیل نمی گردد مگر آن که - اهل حق و صداقت باشد و - از حقایق، تبعیت و پیروی کند.

۳۷. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلَكَ النَّاسَ إِثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ. (۱۰۲)

ترجمه: فرمود: دو چیز مردم را هلاک و بیچاره گردانده است: یکی ترس از این که مبادا در آینده فقیر و نیازمند دیگران گردند. و دیگری فخر کردن - در مسائل مختلف - و مباحثات بر دیگران است.

۳۸. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَرَفَ حَقَّ ابَوَيْهِ الْأَفْضَلَيْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، وَ اطَاعَهُمَا، قِيلَ لَهُ: تَبَخَّحَ فِي أَيِّ الْجِنَانِ

شَيْئًا. (۱۰۳)

ترجمه: فرمود: هر شخصی که حق والدینش محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را که با شرافت و با فضیلت ترین انسان ها هستند، بشناسد و - در تمام امور زندگی - از ایشان تبعیت و اطاعت کند؛ در قیامت به او خطاب می شود: هر قسمتی از بهشت را که خواستار باشی، می توانی انتخاب کنی و در آن وارد شوی.

۳۹. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ

بِسَخَطِ اللَّهِ وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ. (۱۰۴)

ترجمه: فرمود: هرکس رضایت و خوشنودی خداوند را - در امور زندگی - طلب نماید گرچه همه افراد از او رنجیده شوند، خداوند مهمات و مشکلات او را کفایت خواهد نمود. و کسی که رضایت و خوشنودی مردم را طالب گردد گرچه مورد خشم و غضب پروردگار باشد، خداوند امور این شخص را به مردم واگذار می کند.

۴۰. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ شَيْعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غِيْشٍ وَ غِلٍّ وَ دَعَلٍ. (۱۰۵)

ترجمه: فرمود: شیعیان و پیروان ما - اهل بیت رسالت - آن کسانی هستند که افکار و درون آن ها از هر گونه حيله و نیرنگ و عوام فریبی سلامت و تهی باشد.

پاورقی ها

- ۱- فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده این مجموعه قرار گرفته است، در آخرین قسمت جلد دوم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد.
 - ۲- مطابق با بیستم دی ماه، سال چهارم شمسی.
 - ۳- برخلاف اعیان الشیعه که اظهار داشته: امام حسن مجتبی علیه السلام شش ماهه به دنیا آمده؛ و امام حسین علیه السلام طبق روال عادی مدّت حمل را گذرانده است.
 - ۴- نام حضرت به عنوان حسین، شهید، به رمز حروف ابجد: ۱۲۸، ۳۱۹ می باشد.
 - ۵- مطابق با نهم فروردین ماه، سال چهل و نه شمسی.
 - ۶- مطابق با بیست و یکم مهرماه، سال پنجاه و نه شمسی.
 - ۷- بحارالانوار ج ۹۷، ص ۸۷.
- جهت تدوین و تنظیم خلاصه حالات حضرت کتابهای ذیل مورد استفاده قرار گرفته است:
- اصول کافی: ج ۱، مستدرک الوسائل، اعیان الشیعه: ج ۱، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲، بحارالانوار: ج ۴۳ و ۴۴، کشف الغمّه: ج ۱، عیون معجزات شیخ حسین عبدالوهاب، دلائل الامامه، تاریخ اهل بیت، مجموعه نفیسه، تذکره الخواص، النصول المهمّه، ینابیع المودّه، حلیه الابرار: ج ۳، جامع المقال طریحی: ص ۱۸۷ و ..
- ۸- اشعار: از شاعر محترم آقای ذاکر.
 - ۹- اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۵۶۲ - ۵۱۰، بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۴۰ و ۲۴۳.
 - ۱۰- بحارالانوار: ج ۴۳ نسبت به نام فطرس با اختلاف نقل کرده است، در ص ۲۴۸ دردائیل و در ص ۲۵۹ صلصائیل و در ص ۲۴۳ فطرس می باشد، ضمنا مرحوم شیخ صدوق در کتاب اِکمال الدّین: ص ۲۸۲، ح ۳۶ داستان را به طور مشروح بیان نموده، و مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۳۲، ح ۹۵۴ همین داستان را به طور مفصّل از چند کتاب دیگر نقل کرده است.
 - ۱۱- بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۷۱ و ۲۸۱.
 - ۱۲- منتخب طریحی: ص ۱۲۳، بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۳۱۲.
 - ۱۳- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۱، حیاة الامام الحسین علیه السلام: ص ۱۲۵.
 - ۱۴- محجّه البیضاء: ج ۴، ص ۲۲۸.
 - ۱۵- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۶، به نقل از جامع الاخبار.
 - ۱۶- حلیه الابرار: ج ۲، ص ۱۲۳، ج ۶، فضائل شاذان بن جبرئیل قمی: ص ۸۳.

- ۱۷- حیاة الامام الحسین علیه السلام: ج ۱، ص ۱۲۴، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۵، حلیه الا برار: ج ۳، ص ۱۸۳، ج ۴.
- ۱۸- محجّه البیضاء: ج ۴، ص ۲۲۷، بحار: ج ۸۱، ص ۲۹۸، احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۹.
- ۱۹- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۳، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۲۰۴.
- ۲۰- عدّه ای از مؤرّخین، محلّ تجمّع را صحرای منی و عرفات گفته اند.
- ۲۱- بحارالانوار: ج ۳۳، ص ۱۷۳ - ۱۸۵، ح ۴۵۶، کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۹۹، احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۱۹۲. حدیث بسیار طولانی است، که در ترجمه به مواردی از آن اشاره و اکتفا شده است.
- ۲۲- تهذیب الاحکام: ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۲۹۳، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۱، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۳، ج ۱۰.
- ۲۳- الخرائج والجرائح: ج ۱، ص ۲۴۶، الثّاقب فی المناقب: ص ۳۴۲، ح ۲۶۶، بحار: ج ۴۴، ص ۱۸۱، ح ۵، مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۵۵، ح ۹۷۵، اثبات الهداه: ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۶۲.
- ۲۴- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۹.
- ۲۵- حیاة الامام الحسین علیه السلام: ج ۱، ص ۱۲۸، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۹.
- ۲۶- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۲۱۰، مناقب آل ابی طالب: ج ۴، ص ۸۱.
- ۲۷- بحارالانوار: ج ۷۶، ص ۱۵، ح ۲، چاپ بیروت، و ج ۷۳، چاپ ایران.
- ۲۸- عیون الاخبار: ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۵۴، بحارالانوار: ج ۶۶، ص ۴۳۳، و ج ۸۰، ص ۱۸۶، وسائل الشیعه: ج ۱، ص ۲۵۴. ضمنا همین داستان را به بعضی دیگر از معصومین علیهم السلام نسبت داده اند؛ و در کتابهای مختلفی وارد شده است. ۲۹- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۲، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۴، ضمن حدیث ۱۱ - ۳۰- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۱، مناقب آل ابی طالب: ج ۳، ص ۶۶، حلیه الا برار: ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۴.
- ۳۱- حیاة الامام الحسین علیه السلام: ج ۱، ص ۳۰۰.
- ۳۲- چون صدقه بر ذراری رسول الله صلی الله علیه و آله حرام است.
- ۳۳- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۱، عوالم: ج ۱۷، ص ۶۵.
- ۳۴- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۴۵.
- ۳۵- بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۷۷، نورالتقلین: ج ۳، ص ۱۶۴.
- ۳۶- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۳، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۱، س ۶.
- ۳۷- نورالتقلین: ج ۴، ص ۳۰۴، حلیه الا برار: ج ۳، ص ۱۲۵، ح ۱۳.
- ۳۸- وسائل الشیعه: ج ۲، ص ۷۷۰، ح ۳۰۴۰، کافی: ج ۳، ص ۱۸۹، ح ۲، جامع الاحادیث: ج ۳، ص ۳۲۶، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۲۰۲، ح ۲۰.

- ۳۹- بحارالانوار: ج ۲۶، ص ۳۲۶.
- ۴۰- بحارالانوار:
- نوار: ج ۳۶، ص ۳۸۴.
- ۴۱- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۷، ح ۱۶، به نقل از عیون المعجزات شیخ حسین عبدالوہاب، منسوب به سید مرتضیٰ.
- ۴۲- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۴، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۱، س ۲۴.
- ۴۳- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۰، به نقل از کتاب خرایج مرحوم راوندی.
- ۴۴- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۴، به نقل از دلائل الامامہ طبری.
- ۴۵- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۲، ح ۶، به نقل از خرائج راوندی.
- ۴۶- بحارالانوار: ص ۴۴، ص ۱۸۰، دعوات راوندی: ص ۶۵، ح ۱۶۳، رجال کشی: ص ۱۱۵، ح ۱۸۳، مدینہ المعاجز: ج ۱، ص ۴۵۷، ح ۹۷۶.
- ۴۷- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۸، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۲۰۷، ح ۴، و در ص ۱۱۹، ح ۱۳، همین جریان را به امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام نسبت داده است.
- ۴۸- بحارالانوار: ج ۲۵، ص ۱۸۷، این داستان در بسیاری از کتابهای تاریخی و روایی آمده است.
- ۴۹- تحف العقول: ص ۱۷۶، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۹.
- ۵۰- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۰، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.
- ۵۱- بحارالانوار: ج ۱۸، ص ۱۲۰.
- ۵۲- مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۷ - ۳۸ و ص ۵۰ - ۵۱.
- ۵۳- حدیقه الشیعہ: ج ۲، ص ۱۵۰.
- ۵۴- المفید فی ذکر السبط الشہید: ص ۶۶.
- ۵۵- مقتل خوارزمی: ج ۱، ص ۲۳۷، تاریخ طبری: ج ۴، ص ۳۰۹.
- ۵۶- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۸، خصائص الحسینیہ: ص ۱۸۴، مقتل خوارزمی: ج ۱، ص ۲۵۴، حلیہ الابرار: ج ۳، ص ۱۸۴، ح ۴، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۵، س ۴.
- ۵۷- تلخیص از: مقتل خوارزمی: ج ۲، ص ۳۳، تاریخ طبری: ج ۴، ص ۳۴۴، مشیرالاحزان: ص ۷۲، بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۵۷۴۷.
- ۵۸- اشعار از شاعر محترم ژولیده.
- ۵۹- المفید: ص ۹۵، تاریخ طبری: ج ۴، ص ۳۳۴، مقتل خوارزمی: ج ۱، ص ۱۷.
- ۶۰- حیاہ الامام الحسین علیہ السلام: ج ۲، ص ۱۱۶.

- ۶۱- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۳، مقتل خوارزمی: ج ۱، ص ۲۳۹.
- ۶۲- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۱۸۹.
- ۶۳- الحکم الزاهره: ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۶۴- اشعار از شاعر محترم آقای فؤاد کرمانی.
- ۶۵- تحف عقول: ص ۱۷۷، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۱۷، ح ۵.
- ۶۶- نهج الشَّهاده: ص ۳۹، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۲۱، ح ۴.
- ۶۷- مستدرک الوسائل: ج ۹، ص ۲۴، ح ۱۰۰۹۹ به نقل از مجموعه شهید.
- ۶۸- محجَّه البيضاء: ج ۴، ص ۲۲۸، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۱۶، ح ۲.
- ۶۹- تحف العقول: ص
- ۱۷۹، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۱۹، ح ۲.
- ۷۰- بحارالانوار: ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۵ و ج ۷۵، ص ۱۲۷، ح ۱۰.
- ۷۱- نهج الشَّهاده: ص ۴۷.
- ۷۲- بحالانوار: ج ۷۵، ص ۱۲۷، ح ۱۰.
- ۷۳- وسائل الشَّیعه: ج ۱۱، ص ۳۳۹، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۵۳، ح ۱۶.
- ۷۴- بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۲، ضمن ح ۴، و ص ۳۸۱، ضمن ح ۲.
- ۷۵- وسائل الشَّیعه: ج ۵، ص ۲۵، کافی: ج ۶، ص ۴۴۵، ح ۴.
- ۷۶- عِبْرَه به معنای اعتبار و عبرت گرفتن است.
- عِبْرَه به معنای گریان و جریان اشگ می باشد. مجمع البحرین: ج ۱، ص ۱۱۱، (عبر).
- ۷۷- امالی شیخ صدوق: ص ۱۱۸، بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۲۸۴، ح ۱۹.
- ۷۸- إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۴۳۱.
- ۷۹- تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۳۴۸، س ۱۱.
- ۸۰- تنبیه الخواطر: ص ۴۲۷، س ۱۴، بحارالانوار: ج ۶۸، ص ۱۸۳، ح ۴۴.
- ۸۱- تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۴۲۹، س ۶.
- ۸۲- محجَّه البيضاء: ج ۴، ص ۲۲۸.
- ۸۳- نهج الشَّهاده: ص ۳۸.
- ۸۴- نهج لشَّهاده: ص ۵۹.
- ۸۵- نهج الشَّهاده: ص ۴۷، بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۱۲۲، ح ۵.
- ۸۶- نهج الشَّهاده: ص ۱۹۶

- ۸۷- بلاغه الحسين عليه السلام: ص
- ۲۸۵، بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۲، ح ۵.
- ۸۸- وسائل الشيعة: ج ۱۶، ص ۶۵، ح ۲۰۹۹۳، كافي: ج ۲، ص ۴۳۹، ح ۸.
- ۸۹- اصول كافي: ج ۲، ص ۶۱۱، بحار الانوار: ج ۸۹، ص ۲۰۰، ح ۱۷.
- ۹۰- تحف العقول: ص ۱۷۴، و بحار الانوار: ج ۱۰، ص ۱۳۷، ح ۴.
- ۹۱- بحار الانوار: ج ۷۰، ص ۳۵۳، ح ۵۴، به نقل از عيون الاخبار الرضا عليه السلام.
- ۹۲- وسائل الشيعة: ح ۲۰، ج ۳، ص ۲۴۳، بحار الانوار: ج ۱۰۰، ص ۲۹۲، ح ۳۹.
- ۹۳- مستدرک الوسائل: ج ۹، ص ۳۹۱، ج ۱، بحار الانوار: ج ۶۹، ص ۳۵۴، ح ۱۱.
- ۹۴- مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۲۱۸، ح ۱۵، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۲۵۷، ح ۱۰۸.
- ۹۵- مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۴۱۶، ح ۱۳، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۲۱، ح ۴.
- ۹۶- ينابيع المودة: ج ۲، ص ۳۷، ح ۵۸.
- ۹۷- نهج الشهادة: ص ۶۰.
- ۹۸- نهج الشهادة: ص ۳۴۶.
- ۹۹- اصول كافي: ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۳، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۲۰، س ۶، وسائل الشيعة: ج ۱۶، ص ۱۵۳، ح ۳.
- ۱۰۰- نهج الشهادة: ص ۳۷۰، مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۲۴۵.
- ح ۱۲۸۸۱.
- ۱۰۱- نهج الشهادة: ص ۳۵۶، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۲۷، ح ۱۱.
- ۱۰۲- بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۵۴، ح ۹۶.
- ۱۰۳- نهج الشهادة: ص ۲۹۳، تفسير الامام العسكري عليه السلام: ص ۳۳۰، بحار: ج ۲۳، ص ۲۶۰، ح ۸.
- ۱۰۴- امالي شيخ صدوق: ص ۱۶۷، مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۲۰۹، ح ۱۳۹۰۲.
- ۱۰۵- تفسير الامام العسكري عليه السلام: ص ۳۰۹، ح ۱۵۴، بحار الانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۶، ح ۱.

فهرست مطالب

۳	پیشگفتار.....
۴	خلاصه حالات پنجمین معصوم، سوّمین اختر امامت.....
۶	ثواب زیارت:.....
۷	مدح و منقبت سوّمین اختر فروزنده امامت و ولایت.....
۸	درخشش پنجمین نور ایزدی.....
۹	قنّاق حضرت و شفای فطرس ملک.....
۱۰	عید و لباس بهشتی.....
۱۲	بچه آهو و بی طاقتی ملانکه.....
۱۴	بزرگواری و گذشت و اهمّیت صلح.....
۱۵	بخشش، همراه با تعلیم و تربیت.....
۱۷	فخر فرزند بر پدر، روی دامان پیامبر ﷺ.....
۱۹	کرامت در مجازات.....
۲۰	احتجاج و برخورد با مخالفان.....
۲۲	تعریف و افشاگری در جمع بزرگان.....
۲۴	جدا شدن دست مرد از زن در کنار کعبه الهی.....
۲۶	شناسائی مجرمین در حضور استاندار.....
۲۸	آرزوی غلام به واقعیّت پیوست.....
۲۹	دو جریان عبرت انگیز و آموزنده.....
۳۱	آینده نگری و پیش اندیشی.....
۳۲	بزرگواری و اهمّیت نعمت خداوند.....
۳۳	زیارت رسول خدا با امام علیّؑ.....
۳۵	اهمّیت تعلیم و تعلّم.....
۳۶	تلاش و جواب مخالف.....

۳۷ دستگیری از تهی دستان
۳۸ منزلی از یاقوت قرمز
۳۹ تفسیر چشم و گوش و قلب
۴۰ تمامی موجودات تحت فرمان آن ها
۴۱ مرز پیروی از پدر
۴۲ نماز بر جنازه منافقین
۴۴ معرفی جانشینان پیامبر اسلام ﷺ
۴۶ سخن گفتن شیرخوار و سنگسار مادر
۴۷ زنده شدن زنی مرده
۴۹ پیشگویی و آینده نگری از دوران کودکی
۵۱ آب دهان و شفای چشم
۵۲ برخورد با دشمن در خواستگاری و ازدواج
۵۴ بودر و خمیر شدن ریگ ها و نقش ائمه اطهار علیهم السلام
۵۷ زیارت حضرت و شفاعت در قیامت
۵۸ بازگشت اولین شخصیت در رجعت
۶۰ واقعیت نگری و خداجوئی
۶۱ ورود به کربلای پربلا
۶۳ نان گندم آن را هم نخوری
۶۵ نکاتی حساس با گذری بر شب آخر تا عروج
۶۷ در رثای پنجمین اختر تابناک ولایت
۶۸ پنج درس ارزنده و آموزنده
۷۰ مدح و منقبت پنجمین اختر امامت
۷۲ چهل حدیث گهربار منتخب
۸۱ پاورقی ها